I

MimAlef.ir

خلاصه کتاب حقوق زن در اسلام

فهرست مطالب

خلاصه کتاب حقوق زن در اسلام ۳

مقدمه ۵

پیشگفتار ۱۰

اسلام و تجدد زندگی ۱۲

حقوق زن در اسلام و غرب ۲۰

مقام انسانی زن از نظر قرآن کریم ۲۵

مبانی طبیعی حقوق خانواده ۲۷

تفاوتهای زن و مرد ۳۰

بررسی مقررات اسلامی درباره زن ۳۳

خواستگاری ۳۴

ازدواج موقت ۳۵

زن و استقلال اجتماعی ۴۲

مهر و نفقه ۴۵

ارث ۵۳

MimAcef.ir

حق طلاق ۵۵

چند فرضیه در مورد طلاق ۵۶

تعدد زوجات ۶۶

بررسی عوامل تعدد زوجات ۶۸

اشکالات تعدد زوجات ۷۸

پاورقی ها و توضیحات: ۸۴

MimAlef.ir

مقدمه

از نظر ما اساسی ترین مسأله در مورد نظام حقوق خانوادگی آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد – آن گونه که در این عصر فرض شده است – نیست، بلکه این است که آیا نظام خانوادگی نظامی مستقل از سایر نظامات اجتماعی است و منطق ویژه ای دارد جدا از منطقهایی که در سایر تأسیسات اجتماعی به کار می رود؟ یا هیچ گونه تفاوتی میان این واحد اجتماعی با سایر واحدها نیست؟

ریشه این تردید، دو جنسیتی بودن دو رکن اصلی این واحد از یک طرف و توالی نسلی والدین و فرزندان از جانب دیگر است. آفرینش، اعضای این واحد را در وضعهای نامتشابه و ناهمسان و با کیفیات مختلفی قرار داده است. در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعا چنین تردیدی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد، همانند و متشابه است یا نامتشابه؟

در دنیای غرب از قرن هفدهم به بعد همراه با نهضتهای علمی و فلسفی، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی به نام حقوق بشر صورت گرفت و متفکران و نویسندگانی، مثل ژان ژاک روسو، ولتر و منتسکیو افکار خویش را پیرامون حقوق فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. اصل اساسی مورد توجه آنها این بود که انسان بالفطره واجد یک سلسله حقوق و آزادیهایی است که هیچ کس تحت هیچ عنوانی حق سلب آن را از سایرین ندارد و حتی خود صاحب حق نیز نمی‌تواند به اراده خود آنها را به دیگری منتقل کند و همه مردم در این

حقوق متساویاند. ثمرات این نهضت، اول بار در انگلستان، بعد در آمریکا و سپس در فرانسه ظهور کرد و در قرن نوزدهم همراه با تحولات دیگری منجر به ظهور سوسیالیسم شد.

تا اوایل قرن بیستم منظور از این حقوق، معمولا حقوق ملتها در برابر دولتها یا قوق کارگر در برابر کارفرما بود، اما در این قرن مسأله حقوق زن در برابر حقوق مرد نیز مطرح گردید و گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده آنها تحول در روابط ملتها و دولتها و روابط زحمتکشان با کارفرمایان، مادامی که در روابط حقوق مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد تأمین کننده عدالت اجتماعی نیست. تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود.

در اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸برای اولین بار به تساوی حقوق زن و مرد تصریح شد. پیشگامان نهضت حقوق زن در غرب تمام مشکلات خانوادگی را ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق وی با مرد دانستند؛ یعنی تنها موضوع بحث آنها این بود که زن با مرد در انسانیت شریک است، لذا باید مانند او از حقوق فطری و غیرقابل سلب بشر برخوردار باشد، اما در این نهضت، چنان که اشاره خواهیم کرد اختلاف زن و مرد مورد بی توجهی قرار گرفت.

شاید یکی از علل این بی توجهی آن باشد که این نهضت خیلی عجولانه صورت گرفت، لذا در عین این که یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت، بیچارگیهای دیگری را برای او و جامعه بشریت به همراه آورد. در این نهضت توجه نشد که تساوی و آزادی، برای احقاق حقوق زن دو شرط لازمند، اما کافی نیستند. زن از آن جهت که انسان است، مثل هر انسانی دیگر آزاد آفریده شده و باید از حقوق انسانی بهره مند باشد، اما زن انسانی است با صفاتی غیر از صفات

مرد. زن و مرد در انسانیت برابرند، ولی دوگونه انسانند با دوگونه خصلت ها و روانشناسی ها. طبیعت از این اختلاف و دوگونگی ها هدف داشته و هر عملی بر ضد طبیعت و فطرت، عوارض نامطلوبی به بار می آورد، بنابراین در مورد حقوق و مسؤولیتهای زن و مرد باید از طبیعت الهام بگیریم .در این نهضت عمدا یا سهوا تساوی بجای تشابه به کار رفت و برابری با همانندی یکی شمرده شد؛ یعنی برای مساوی کردن حقوق زن و مرد، سعی کردند حقوق زن را مشابه و همشکل حقوق مرد قرار دهند و در نتیجه انسان بودن زن، موجب فراموشی زن بودن وی گردید.

حقیقت این است که این بی توجهی را نمی‌توان تنها به حساب یک غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی دانست، بلکه عوامل دیگری هم در آن مؤثر بودند. به عنوان مثال کارخانه داران برای این که زن را از خانه به کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره کشی کنند، استقلال اقتصادی و آزادی زن و تساوی حقوق وی با مرد را مطرح کردند. به قول ویل دورانت: زنان، کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان، آنان را بر مردان سرکش ترجیح می دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار برای مردان به دشواری یافت می شد، اما اعلانها مرتب از آنها می خواست زنان و کودکان خود را به کارخانه ها بفرستند. نخستین قدم برای آزادی زن قانون ۱۸۸۲ بود که به موجب آن زنان حق داشتند پولی را که کسب می کنند برای خود نگهدارند. این قانون اخلاقی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان را به کارخانه ها بکشند.(۶)

تکامل ماشینیسم، رشد روز افزون تولید و ضرورت تحمیل فرآورده ها به مصرف کننده و تبدیل وی به یک عامل بی اراده مصرف، بار دیگر محتاج وجود زن بود، اما این بار نه نیروی بدنی ارزان وی، بلکه اهمیت نیروی جاذبه و زیبایی و قدرت افسونگری او در تسخیر اندیشه ها و اراده ها برای تحمیل کالا به مصرف کننده سبب شده که بار دیگر سرمایه داران شعار آزادی زن در اجتماع را مطرح کنند. سیاست نیز از استخدام این عامل غافل نماند و در مجموع، زن وسیله ای برای اجرای مقاصد سیاسی و اقتصادی مرد شد، اما در زیر پوشش آزادی و تساوی. طبعا جوان قرن بیستم هم این

فرصت را غنیمت شمرد و برای خلاصی از تعهدات سنتی به زن، و شکار ارزان و رایگان او، بیش از همه به بیچارگی و تبعیضهای ناروا نسبت به او اشک تمساح ریخت تا آن جا که به خاطر شرکت بهتر در این جهاد مقدس ترجیح داد که همیشه مجرد بماند!

پس معلوم شد که قرن ما یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت، ولی بجای آن بدبختیها دیگری برای او به ارمغان آورد. حال آیا زن مجبور است که یکی از این دو راه را انتخاب کند یا راه سومی هم وجود دارد؟ حقیقت این است که جبری وجود ندارد، بلکه بدبختیهای مزبور معلول آن بود که در قدیم انسان بودن زن فراموش شده بود و امروز زن بودن او.

باید توجه داشت که وجود اختلافات فطری بین زن و مرد به هیچ وجه دلیلی بر نقص زن و ظلم طبیعت به او نیست. اگر ما هم با توجه به این اختلافات، نسبت به زن موضعگیری کنیم ظلمی مضاعف نکرده ایم، بلکه این عدم توجه به وضع طبیعی و فطری زن است که سبب پایمال شدن حقوق او می شود .اگر قرار باشد مرد به زن بگوید که همه کارها و مسؤولیتها بین من و تو باید متشابه و همشکل تقسیم شود، مثلا تو هم باید در هزینه زندگی شریک باشی؛ توقع احترام و حمایت از من نداشته باشی؛ به فراخور نیروی کارت مزد بگیری و...، در این وقت کلاه زن، سخت پس معرکه است، زیرا زن باطبع نیروی کار و تولیدش از مرد کمتر و استهلاک ثروتش بیشتر است و بعلاوه بیماریهای ماهانه، سختیهای ایام بارداری، وضع حمل، نهگهداری از کودک شیرخوار و... زن را در وضعی قرار می دهد که به حمایت مرد و تعهداتی کمتر و حقوقی بیشتر نیازمند است. این مسأله اختصاص به انسان ندارد، همه جاندارانی که به صورت زوج زندگی می کنند این طورند و جنس نر به حکم غریزه، به حمایت از جنس ماده برمی خیزد، پس برای شناخت حقوق زن و مرد باید وضع طبیعی فطری هر یک از آنها را در نظر بگیریم.

امروزه صداهای زنان در جوامع غربی بلند است و از ناراحتیهایی که به نام آزادی و تساوی بر آنها تحمیل شده، و مثلا مجبورند مانند مردان در کارخانه ها به کارهای سنگین و طاقت فرسا بپردازند، چنان به ستوه آمده اند که دشمن آزادی و تساوی شده اند، غافل از این که خود آزادی و تساوی اشکالی ندارد. زن و مرد دو ستاره اند در دو مدار مختلف: لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار کل فی فلک یسبحون(۷) آزادی و تساوی وقتی سود می بخشد که زن و مرد هیچ کدام از مدار و مسیر طبیعی و فطری خویش خارج نگردند. ما مدعی هستیم که مسأله نظام حقوق زن در خانه و اجتماع از مسائلی است که مجددا باید ارزیابی شود و مخصوصا فطرت و طبیعت در این ارزیابی راهنما قرار گیرد و از تجربیات تلخ و شیرین گذشته حداکثر بهره برداری شود و تنها در این وقت است که نهضت حقوق زن به معنی واقعی تحقق می یابد. قرآن کریم به اتفاق دوست و دشمن، احیاکننده حقوق زن است، ولی هرگز به نام احیای حقوق زن، زن بودن زن، و مرد بودن مرد، و اختلاف آنها را به فراموشی نسپرده است. قرآن زن را همانگونه می بیند که در طبیعت هست، لذا هماهنگی کاملی میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است. ما در این کتاب سعی کرده ایم این انطباق و هماهنگی را توضیح دهیم(۸).

پیشگفتار

من در این مباحث، می خواهم گوشه ای از فلسفه اجتماعی اسلام را متذکر شوم. همانطور که بارها گفته ام، نه می خواهم از قانون مدنی دفاع کنم و نه آن را کامل و جامع و صددرصد منطبق با قوانین اسلام و موازین صحیح اجتماعی معرفی کنم، و نه می خواهم روشی را که در میان اکثریت مردم مامعمول بوده صحیح و منطبق با عدالت بدانم . برعکس، بی نظمی ها و نابسامانی هایی در روابط خانوادگی می بینم و معتقدم باید اصلاحات اساسی صورت گیرد، اما در این راه، برخلاف عده ای، مردان ایرانی را صددرصد تبرئه نمی‌کنم و تمام گناهان را به گردن قانون مدنی نمی‌اندازم و گناه قانون مدنی را هم تبعیت از فقه اسلام نمی‌دانم، بلکه ثابت می کنم که قوانین اسلام در این زمینه با ملاحظات دقیق روانی و طبیعی و اجتماعی همراه است و حیثیت و شرافت انسانی زن و مرد متساویا در آنها ملحوظ شده است و در صورت عمل و حسن اجرا بهترین ضامن سلامت کانون خانوادگی است.

اکنون پیش از ورود در مسائل مورد نظر، تذکر چند نکته را ضروری می دانم:

۱.مشکل روابط خانوادگی در عصر ما نه آن چنان سهل است که به توان با چند نظرخواهی از دختران و پسران یا تشکیل چند سمینار آن را حل کرد، و نه مخصوص کشور ماست، و نه دیگران آن را حل کرده و یا مدعی حل واقعی آن هستند.

امروز اعتراض متفکران غربی از به هم خوردن نظام خانواده، فرار جوانان از قبول مسؤولیت ازدواج، تنفر دختران از مادر شدن، کاهش علاقه والدین خصوصا مادر به فرزندان، ابتذال زن دنیای امروز و جانشینی هوسهای سطحی بجای عشق، آمار روز افزون طلاق، افزایش سرسام آور فرزندان نامشروع، عدم صمیمیت میان زوجین و... بیش از پیش به گوش می رسد.

موجب تأسف است که بعضی می پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی نظیر مسائل مربوط به صنعت است، لذا باید هر چه زودتر در این مورد هم از غربیان پیروی و تقلید کرد. برخی هم تصور می کنند که سستی نظام خانواده و راه یافتن فساد در آن، معلول آزادی زن و آن نیز نتیجه قهری زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن است؛ یعنی فساد موجود ناشی از جبر تاریخ است و باید به آن تن داد و از سعادت خانوادگی سابق برای همیشه چشم پوشید!

اگر این چنین فکر کنیم، بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده ایم. به نظر ما اگر چه زندگی صنعتی بر روابط خانوادگی تأثیر می گذارد، ولی عامل عمده این بی نظمی خانوادگی در غرب دو چیز است: یکی رسوم و قوانین ظالمانه و جاهلانه ای که قبلا در آن جا درباره زن حاکم بود؛ تا آنجا که به عنوان مثال زن برای اولین بار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا دارای حق مالکیت شد. دیگر این که کسانی که به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند، مثل بعضی مدعیان روشنفکری در جامعه ما خواستند آبروی زن بیچاره را اصلاح کنند، چشمش را کور کردند، بنابراین بیش از آن که زندگی صنعتی مسؤول آشفتگی موجود باشد، قوانین قدیم اروپاییان و اصلاحات جدید متجددانشان مسؤول است، لذا ما باید به زندگی در غرب هوشیارانه بنگریم و ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و پاره ای مقررات اجتماعی قابل تحسین آنها، دچار تقلید و اطاعت کورکورانه نشویم.

۲. این پیشنهادهایی که برای تغییر قوانین مدنی شده و با قانون اسلام مخالف است علاوه بر مخالفت با مقتضیات روانی و اجتماعی، باقانون اساسی نیز منطبق نمی‌باشد، زیرا در قانون تصریح شده است که هر قانون مخالف قوانین اسلامی، قانونیت ندارد صرف نظر از مذهب، خود قانون اساسی برای افراد کشور مقدس است .

۳. اگر از معایب این پیشنهادها و مخالفت با قانون اساسی هم بگذریم این مسأله قابل انکار نیست که الان نیرومندترین عاطفه ای که بر روحیه مردم ایران حکومت می کند، عاطفه مذهبی می باشد. این قوانین با این زمینه روانی و عاطفی

چگونه سازگار است؟ ما که نمی‌توانیم با تغییر قانون و وضع قوانین جدید، وجدان مذهبی مردم را تغییر بدهیم. چنین قانونی یا در اثر نفوذ مذهب و غلبه وجدان، بی اثر می ماند و در نهایت لغو می گردد و یا پس از کشمکش روانی، نیروی مذهبی را تضعیف می کند.

۴. با این حال، من برخلاف بسیاری از افراد، از تشکیکات و ایجاد شبهه هایی که در مسائل اسلامی می شود، با همه علاقه و اعتقادی که به این دین دارم، به هیچ وجه ناراحت نمی‌شوم، بلکه در ته دلم خوشحال می شوم، زیرا معتقدم که این آیین مقدس در هر جبهه ای که بیشتر مورد حمله واقع شده، با نیرومندی و سرفرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است. خاصیت حقیقت همین است که شک و تشکیک به روشن شدن آن کمک می کند. شک، مقدمه یقین، و تردید پلکان تحقیق است. بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند تا آن که بدون آن که خود بخواهند وسیله روشن شدن حقایق اسلامی گردند.(۹)

اسلام و تجدد زندگی

موضوع مذهب و پیشرفت پیش از آن که برای مسلمین مطرح باشد، برای پیروان سایر مذاهب مطرح بوده است . بسیاری از روشنفکران جهان، مذهب را فقط از آن جهت ترک کرده اند که پنداشته اند بین مذهب و تجدد زندگی ناسازگاری وجود دارد و لازمه دینداری، سکون و مبارزه با تحرک و تحول است. برای مثال می توان از نهرو نام برد که به خاطر یکنواختی مذهب خود، از آن متنفر شده بود و با این که در اواخر عمرش یک خلأ معنوی در زندگی احساس می کرد، باز به خاطر این که معتقد بود مذهب به شکلی کوته نظرانه و به صورت پیروی از دستورات خشک و قالبی تنزل کرده و فقط ظاهر بی روحی از آن باقیمانده است از نزدیک شدن به مذهب، وحشت داشت.

در میان مذاهب مختلف هیچ مذهبی، مثل اسلام در شؤون مختلف زندگی مردم مداخله نکرده است. به همین علت مسأله تجدد زندگی در رابطه با اسلام اهمیت ویژه ای پیدا می کند. اسلام همان طور که چگونگی رابطه بندگان با خدا را مطرح کرده، خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف متقابل آنها را نیز بیان کرده است به طوری که باعث برانگیخته شدن تحسین و تمجید بسیاری از دانشمندان خارجی که اسلام را از نظر قوانین اجتماعی مورد مطالعه قرار داده اند، به خاطر قابلیت انطباقش با پیشرفت های زمان، شده است. چنان که برنارد شاو می گوید: به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد... به عقیده من اگر مردی چون محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب اختیار دنیای جدید شود، به گونه ای در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت که آرزوی بشر است تامین خواهد شد .

به هر حال این که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه، یک پرسش مهم در عصر ماست. گاهی به این پرسش رنگ فلسفی می دهند و می گویند: در این جهان همه چیز در تغییر است و اجتماع بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست، چگونه ممکن است که یک سلسله قوانین اجتماعی برای همیشه ثابت باقی بماند؟ اگر صرفا از نظر فلسفی به این مسأله بنگریم پاسخش واضح است: آنچه که همواره تغییر می کند مواد و ترکیبات مادی این جهان است، اما قوانین خاصی تکامل و رشد می کنند، اما خود این قوانین در تغییر و تکامل نیستند، ولی پرسشهایی که در زمینه انطباق اسلام با مقتضیات زمان هست تنها جنبه کلی و فلسفی ندارد. آن پرسشی که بیش از هر سؤالی تکرار می شود این است که قوانین در زمینه احتیاجات وضع می شود و احتیاجات اجتماعی بشر ثابت و یکنواخت نیست، پس قوانین اجتماعی هم نمی‌تواند ثابت و یکنواخت باشد. ما در این جا توضیح خواهیم داد که از افتخارات اسلام این است که در مورد احتیاجات ثابت فردی یا اجتماعی، قوانین ثابت، و در مورد احتیاجات موقت و متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است، اما قبل از این که وارد این مبحث شویم ذکر دو مطلب لازم است:

یکی این که اکثر افرادی که دم از پیشرفت و تکامل اوضاع زمان می زنند، می پندارند هر تغییری را در اوضاع اجتماعی – خصوصا اگر از غرب سرچشمه گرفته باشد – باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشت؛ چون ابزار زندگی روز به روز کاملتر می شود و علم و صنعت در حال پیشرفت است، پس تمام تغییرات حاصل، نوعی پیشرفت است و باید از آنها استقبال کرد، بلکه جبر زمان است و خواه ناخواه جای خود را باز می کند.

در جواب این عده باید گفت که نه همه تغییرات نتیجه مستقیم علم و صنعت است و نه ضرورت و جبری در کار است. گرچه علم در حال پیشروی است، اما طبیعت هوسباز و درنده خوی انسان نیز سعی دارد بشر را به انحراف و فساد بکشاند، پس همان طور که باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد با فساد و انحراف زمان هم باید مقابله کرد و اگر بشر باید در همه چیز تابع زمان و تغییراتش باشد، پس نقش فعال و سازنده اراده بشر چه می شود؟! خلاصه بشر که بر مرکب زمان سوار و در حال حرکت است، نباید آنی از هدایت این مرکب غفلت کند و آنان که نقش فعال انسان را در این زمینه فراموش کرده اند، اسب سوارانی هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده اند .

مطلب دیگر این که عده ای مشکل فوق را با فرمولی بسیار ساده حل کرده اند. می گویند: دین اسلام یک دین جاودانی و با هر عصری قابل انطباق است. این عده درباره کیفیت این انطباق می گویند: اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد آن قوانین را نسخ و قانون دیگری بجای آن وضع می کنیم! باید پرسید که بدین بیان، دیگر کدام قانون است که قابل انطباق با زمان نباشد؟ می گویند که تعلیمات اسلام سه قسم است: اصول عقاید، عبادات و قوانینی که مربوط به زندگی مردم است. دو قسم اول جزء دینند و آنچه باید مردم آن را برای همیشه حفظ کنند همانهاست، اما قسم سوم جزء دین نیست و پیامبر هم به علت زمامداری خود این قوانین قسم سوم را بیان کرد وگرنه شأن دین فقط این است که مردم را به عبادت و نماز و روزه وادارد و دخالتی در زندگی مردم نمی‌کند. ما نمی‌دانیم که این افراد بی خبرند یا مغرض. قرآن در کمال صراحت عدالت اجتماعی را به عنوان یک هدف اصلی

برای همه انبیا ذکر می کند: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط(۱۰) اکثر بدبختیهای امروز بشر از همین جاست که اخلاق و قانون یگانه پشتوانه خود (دین) را از دست داده اند .مقررات عبادی اسلام از نظر غربیان تا آنجا که بتواند مردم را علیه کمونیسم به عنوان یک نظام الحادی به حرکت در آورد باید بماند، اما مقررات اجتماعی اسلام که فلسفه زندگی مسلمین است و با وجود آن مسلمین در مقابل غربیان احساس استقلال و شخصیت می کنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه غربیان است باید از میان برود. باید به آنها گفت که قرآن چهارده قرن است که اصل نومن ببعض و نکفر ببعض(۱۱) و تفکیک پذیری مقررات اسلام را از اعتبار انداخته است. اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک نظام الحادی مقاومت کند که به صورت یک فلسفه زندگی بر اجتماع حکومت نماید. اسلامی که در گوشه معابد محصور شده است، میدان را همان طور که برای افکار غربی خالی می کند، برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد.(۱۲)

گفتیم که برای بحث درباره اسلام و مقتضیات زمان و تجدد زندگی باید به مطالعه زندگی انسانها بپردازیم و در این امر با اندکی توجه معلوم می شود که زندگی اجتماعی انسان یک زندگی غریزی با مقتضیاتی ثابت (مثل حیوانات) نیست، بلکه دائما دستخوش تغییر و تحول است و همین راز اشرف مخلوقات بودن انسان است، زیرا به مرحله ای رسیده که دیگر نیازی به سرپرستی مستقیم طبیعت ندارد و خود سرپرستی خود را بر عهده گرفته است و به دلیل همین اختیار، از ظلم و جهل و از خودپرستی و اشتباه نیز مصون نیست، لذا قرآن کریم وقتی که این استعداد عجیب انسان در پذیرفتن امانت تکلیف و وظیفه را بیان می کند، بلافاصله او را با صفات ظلوم و جهول توصیف می نماید. این دو استعداد در انسان (استعداد تکامل و استعداد انحراف)، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و همانگونه که در زندگی انسانها پیشرفت هست، انحطاط هم هست. کسی که در حد اعتدال باشد می کوشد میان تغییرات نوع اول و نوع دوم)پیشرفتها

و انحطاطها) تفکیک کند و همانطور که خود را با مظاهر پیشرفت زمان تطبیق می دهد، از همرنگ شدن با انحرافات جلوگیری نماید.

اما متأسفانه انسانهای معتدل اندکند و دو بیماری خطرناک در این زمینه ما را تهدید می کند: جمود و جهالت. نتیجه جمود، توقف و بازماندن از پیشروی است و نتیجه جهالت، انحراف و سقوط. جامد از هر چیز جدیدی متنفر است و هر تازه ای را موجب فساد می خواند و جاهل، هر پدیده نو ظهوری را به نام مقتضیات زمان و پیشرفت موجه می شمارد و منتظر است که در مغرب زمین مد و عادت تازه ای پیدا شود تا فورا به نام تجدد از آن تقلید کند. هر دو فرض می کنند که هر وضعی که در قدیم بوده جزء مسائل و شعائر دینی است، منتهی جامد نتیجه می گرد که تمام این شعائر را باید حفظ کرد و جاهل نتیجه می گیرد که اساسا دین ملازم است با کهنه پرستی و لذا باید دین را کلا کنار گذاشت. فکر تناقض علم و دین هم که ابتدا در غرب مطرح شده، دو ریشه دارد: یکی این که کلیسا و جامدهای متدین نما برخی مسائل علمی و فلسفی قدیم را به عنوان مسائل دینی لازم الاطاعه می دانستند و ترقیات علوم خلاف آنها را ثابت کرد. دیگر از این راه که علوم جدید وضع زندگی را دگرگون کرد و چون به گمان آن جامدها و جاهلها، تغییر و دگرگونی موجب منسوخ شدن دین می شود، به نظر آنها بین علم و دین تناقض پیش آمد.

اسلام، هم با جمود مخالف است هم با جهالت. قرآن کریم اجتماعی را پی ریزی می کند که دائما در حال رشد و توسعه باشد. خطری که متوجه اسلام است از هر دو گروه می باشد، زیرا از طرفی جمودها و خشک مغزیها نسبت به چیزهایی که ربطی به دین مقدس اسلام ندارد بهانه ای بدست جاهلین می دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند و از طرف دیگر تقلیدها و غرب زدگی ها و اطاعت کورکورانه از قوانین مدنی و اجتماعی و دیگر آداب غربیان، بهانه به دست جامدها می دهد که هر وضع جدید را با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند و در این میان آن که باید غرامت هر دو طرف را بپردازد اسلام

است .عجیب این که این جاهالان متمدن نما می پندارند زمان، معصوم است و خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد، از نظر اینها مسائلی، مانند فئودالیسم - بدین معنی که کسی به ناحق نام مالك روی خود بگذارد و به بهره کشی از ضعیفان بپردازد - استثمار زن و حق مالکیت قائل نشدن برای او چون کهنه شده است و دنیا امروز آنها را نمی‌پسندد بد است، اما روز اولی که تازه از قالب در آمده بود، خوب بود! باید دانست که هرویین، بمب اتمی و فیلمهای چنین و چنان و شرکت در مجالس رقص و عربده کشی و... را فقط به دلیل این که پدیده قرن می باشند نمی‌توان موجه دانست. اگر کاملترین بمبها را با بهترین بمب افکنها به وسیله زبده ترین تحصیلکرده ها بر سر مردم بی گناه بریزند، ذره ای از وحشیانه بودن این کار کاسته نمی‌شود. به هر حال دلیل عمده کسانی که می گویند که در حقوق خانوادگی باید از سیستمهای غربی پیروی کرد این است که وضع زمان تغییر کرده و مقتضیات قرن بیستم چنین اقتضا می کند. اولا توضیح دادیم که در زمان، هم پیشروی هست و هم انحراف و باید بین این دو تفکیك قائل شد .

مطلب دیگری که باید درباره اسلام و مقتضیات زمان روشن شود این است که راز و رمز تحرك و انعطاف و قوانین اسلامی که به آن خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است، چیست؟ علت این امر چند چیز است که برخی از آنها را شرح می دهیم :

۱.اسلام به شکل ظاهری و صورت زندگی که وابستگی تام و تمامی به میزان دانش بشر در هر عصر دارد، نپرداخته، بلکه توجه خود را به روح و معنی و هدف زندگی معطوف کرده و شکل ظاهری را آزاد گذاشته است. اسلام با قرار دادن هدفها در قلمرو خود و واگذاشتن شکلها و ابزارها در قلمرو علم و فن، نه تنها از هر گونه تضادی با توسعه فرهنگ پرهیز کرده، بلکه با تشویق به توسعه تمدن؛ یعنی تشویق به علم و کار و تقوا و اراده و استقامت، نقش عامل اصلی پیشرفت تمدن را بر عهده گرفته است. اسلام شاخصهایی در خط سیر بشر نصب کرده که از طرفی مسیر و

مقصد را می نمایانند و از طرفی با علامت خطر، انحرافها و سقوطها را نشان می دهند. در اسلام هیچ وسیله و شکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد.

۲. اسلام برای احتیاجات ثابت، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است. پاره ای از احتیاجات فردی و اجتماعی بشر در همه زمانها ثابت است و قوانین ثابت می طلبد. قسمی دیگر از احتیاجات بشر متغیر است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاب می کند. برای فهم بهتر این مطلب چند مثال می زنیم :

در اسلام یک اصل اجتماعی هست که اعدوالهم ما استطعتم من قوة(۱۳) از طرفی دیگر پیامبر سفارش کرده اند که به کودکان خود اسب سواری و تیراندازی (سبق و رمایه) بیاموزید، معلوم است که ریشه قانون سبق و رمایه اصل فوق است؛ یعنی مسأله مهم نیرومندی مسلمین است، اما لزوم مهارت در تیراندازی و سوارکاری مظهر یک احتیاج موقت است که با تغییر شرایط تمدن چیزهای دیگری، مثل مهارت و تخصص در به کارگیری سلاح گرم جای آنها را می گیرد.

مثال دیگر: کسی در ایام پیری به امیرالمؤمنین علیه السلام که مویشان سفید شده بود گفت: چرا شما به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل نمی‌کنید که فرمود: موی سفید را با رنگ بپوشانید؟ حضرت فرمود: زمان این دستور وقتی بود که مسلمین اندک بودند و در میان آنها عده ای پیرمرد بود که در جنگها شرکت می کردند و دشمن که آنها را می دید اطمیان روحی پیدا می کرد، پیامبر دستور داد که پیرمردها رنگ ببندند تا پیریشان معلوم نشود، اما امروز که اسلام سراسر جهان را فراگرفته نیازی به این کار نیست.(۱۴)

پس اسلام، هم به شکل و ظاهر اهمیت می دهد هم به روح و باطن، منتهی همواره ظاهر را برای حفظ باطن می خواهد. امروزه در برخی از کشورهای اسلامی مسأله تغییر خط مطرح است. این مسأله را دو گونه می توان مطرح کرد: یکی

این که آیا اسلام الفبای مخصوصی دارد و میان الفباها فرق می گذارد که البته چنین چیزی نیست، زیرا اسلام یک دین جهانی است، اما شکل دیگر طرح مسأله این است که تغییر خط چه تأثیری در جذب و هضم شدن مسلمین در فرهنگ بیگانگان دارد؟ و از این جهت این مسأله مهم است. اسلام از نظر کفش و کلاه و لباس نیز مد مخصوص قرار نداد. آنچه اسلام می گوید این است که باختن شخصیت و مرعوب دیگران شدن و تقلید کورکورانه حرام است .

۳. یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می دهد، جنبه عقلانی دستورات دین است. اسلام اعلام کرده که همه دستوراتش ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است. اسلام درجه اهمیت مصلحتها را هم بیان کرده و اجازه داده که کارشناسان اسلامی آن جا که مصالح گوناگون خلاف هم پدید می آیند مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند. فقهاء این قاعده را به نام اهم و مهم می نامند.

۴. یکی دیگر از جهاتی که موجب قابلیت انطباق اسلام با مقتضیات زمان می شود، این است که یک سلسله قوانین در این دین وضع شده است که کارشان کنترل و تعدیل قوانین دیگر است و به اصطلاح حق وتو دارند. فقها اینها را قواعد حاکمه می نامند، مانند قاعده لا حرج و لا ضرر(۱۵) که بر سراسر فقه حکومت می کند.

۵. علاوه بر موارد فوق یک سلسله انعطافهای دیگر نیز در ساختمان دین مقدس اسلام به کار رفته است که به آن خاصیت ابدیت و خاتمیت بخشیده است. مرحوم نائینی و علامه طباطبایی در این جهت بیشتر بر اختیاراتی که اسلام به حکومت صالح اسلامی تفویض کرده است تکیه کرده اند. از سوی دیگر مسأله اجتهاد وجود دارد. اجتهاد به معنی تخصص و کارشناسی در مسائل اسلامی می باشد. به قول بوعلی چون اوضاع زمان متغیر است و مسائل جدیدی پیش می آید از طرفی اصول کلی اسلام ثابت و لا یتغیر است ضرورت دارد در همه زمانها، افرادی باشند که با معرفت و

خبرویت کامل در مسائل اسلامی نو با توجه به مسائل نوینی که در هر عصر پدید می آید، پاسخگوی احتیاجات مسلمین باشند .اینها کسانی هستند که نه جامدند و مخالف با پیشرفتهای زمان، و نه جاهل و مقلد دیگران.(۱۶)

حقوق زن در اسلام و غرب

مقلدین غرب می گویند که اسلام دین مردان است و زن را انسانی تمام عیار نمی‌داند، زیرا اگر این طور نبود تعدد زوجات را تجویز نمی کرد، حق طلاق و ریاست خانواده را به نمی‌داد، ارث زن را نصف ارث مرد وضع نمی کرد، به نام مهریه برای زن قیمت قائل نمی‌شد، به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی‌داد و...، پس اسلام برای مردان امتیاز و ترجیح حقوقی قائل شده است و اصل مساوات را رعایت نکرده است.

در پاسخ به این عده می گوییم: ما هم می پذیریم که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند و هیچ ترجیح حقوقی در کار نباشد، اما باید به این نکته بسیار دقیق و مهم توجه داشت که لازمه تساوی حقوق، تشابه حقوق نمی‌باشد و تساوی غیر از تشابه است. تساوی برابری است و تشابه یکنواختی؛ مثلا ممکن است پدری ثروت خود را بین فرزندانش به طور متساوی تقسیم کند، اما نه متشابه؛ مثلا وی هم تجارتخانه داشته باشد، هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی چون قبلا استعداد فرزندانش را ارزیابی کرده و در یکی ذوق تجارت، در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغلات داری دیده، ثروت خود را به صورت مشابه تقسیم نمی کند، بلکه با در نظر گرفتن این که آنچه به هر یک می دهد از لحاظ ارزش مساوی با بقیه باشد، به هر یک آن سرمایه ای را می دهد که قبلا در آزمایش استعدادیابی، آن را مناسب وی یافته است، پس تساوی و برابری غیر از تشابه و یکنواختی است .

کلمه تساوی چون مفهوم عدم امتیاز در آن نهفته شده، جنبه تقدس پیدا کرده، ولی امروزه به غلط آن را به جای تشابه، استعمال می کنند. مسلما اسلام حقوق یکنواخت و مشابه برای زن و مرد قائل نشده است که توضیح خواهیم داد(۱۷). تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد، در همین جاست که در اسلام چون زن و مرد در جهات زیادی با هم متفاوتند، بسیاری از حقوق و تکالیف آنها وضع مشابهی ندارد، اما در غرب که این تفاوتهای غریزی و طبیعی نادیده گرفته شده، سعی می شود بین زن و مرد قوانین و وضع مشابهی پدید آید، پس کلمه تساوی حقوق یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر این ره آورد غربی چسبانده اند. ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطابق دارد، هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می نماید و هم اجتماع را بهتر جلو می برد؛ یعنی لازمه عدالت و تساوی بین زن و مرد، عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است.

علمای اسلام با تعیین اصل عدل پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی، اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد، اما آنها کار خود را ادامه ندادند و پس از تقریبا هشت قرن دانشمندان اروپایی آن را دنبال کردند؛ آنها از یک سو فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به جود آوردند و از سوی دیگر ملتها را با حقوق انسانی آنها آشنا ساختند.

گذشته از علل تاریخ، یک علت روانی و منطقه ای نیز در این مسأله که مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکرد، دخالت داشت و آن این است که انسان شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش شیفته اخلاق است و انسانیت خود را در آن می شناسد و غربی شیفته حقوق است و انسانیت را در حقوق خود و دفاع از آن می شناسد.

اسلام این امتیاز بزرگ را دارد که حقوق و اخلاق را – که توأما مورد نیاز بشریت است – مورد عنایت قرار داده است، اما مشرق اسلامی با آن که در آغاز کار، حقوق و اخلاق را از اسلام گرفت، تدیجا حقوق را رها و توجه خود را تنها به اخلاق محصور کرد.

به هر حال مسأله ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسأله حقوقی و یک مسأله عقلی و فلسفی است و مربوط است به اصل عدل و عدالت که قبل از وجود هر قانونی در دنیا وجود داشته است، بنابراین با وضع قانون نمی‌توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد. مضحک این است که بعضی کشورها می خواهند این حقوق را در مجلس تصویب کنند. متن اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب کنند یا نکنند. اعلامیه حقوق بشر که حقوق ذاتی و غیر قابل سلب انسانها را مورد بحث قرار داده، فلسفه است، نه قانون و باید به تصدیق فیلسوفان برسد، نه به تصویب نمایندگان. اگر این چنین می بود، پس می توانستند فلسفه نسبیت انشتین را هم به مجلس ببرند و از تصویب نمایندگان بگذرانند! وقتی چنین اعلامیه ای از طرف عده ای متفکر و فیلسوف صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه خویش قرار دهند و تا وقتی از نظر آنها ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آن را رعایت کنند. اگر ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و اندیشه مقلد دیگران باشند، و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان با چنان سوابق درخشانی در بررسی های فکری و فلسفی، نباید چنین خودباخته باشیم. از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که محتاج آزمایشگاه و لابراتوار و... باشد که بگوییم این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست.(۱۸)

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر که شایسته است مورد توجه قرار بگیرند عبارتند از :

۱- بشر از نوعی احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است .

۲- احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است و تمام افراد بشر را دربرمی گیرد و تبعیض بردار نیست .

۳- اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به حقیقت مذکور ایمان و اعتراف داشته باشد .

۴- بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی وجود داشته و فقر ترس و اختناق ریشه کن شده باشد.

۵- ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجا به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید .

اعلامیه جهانی حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق همه انسانها به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. تکیه گاه این اعلامیه بر مقام ذاتی انسان و شخصیت قابل احترام انسانی است و همین جا یک تناقض میان اساس اعلامیه حقوق بشر از طرفی، و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می شود. در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده و تا حد یک ماشین تنزل کرده است. به عقیده غرب، عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره مرکزیت زمین بین سایر کرات بود و با رفتن این عقیده جایی برای خود خواهیهای انسان نمی‌ماند! غرب روح را به عنوان جنبه ای مستقل و حقیقتی قابل بقاء نمی‌شناسد و میان انسان و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نیست. غرب اصل اساسی حاکم بر جانداران و از آن جمله انسان را اصل تنازع بقاء می داند و معتقد است انسان اموری مانند

عدالت، نیکی، تعاون و سایر مفاهیم اخلاقی را به خاطرحفظ موقعیت خود ساخته است. انسان را ماشینی می داند که محرک او منافع اقتصادی و یا عوامل جنسی است و اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر و... همه روبناها و تجلیات این دو عاملند. در فلسفه غرب تا آن جا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقامش پایین آمده است، آن وقت غرب اعلامیه ای بلند بالا درباره ارزش و مقام و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقال انسان صادر می کند و همه را دعوت می کند که بدان ایمان بیاورند! البته در بین فلاسفه غربی افراد واقع بین و منصفی هم هستند، اما طرز فکر رایج غرب درباره انسان همین است که ذکر شد.

اعلامیه حقوق بشر را کسی باید صادر کند که انسان را عالیتر از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند و انگیزه ها و محرکهای او را منحصر به امور حیوانی نمی‌داند و برای انسان وجدان انسانی و در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه(۱۹) قائل است. آنچه شایسته تفکر غربی است، اعلامیه حقوق بشر نیست، بلکه همان طرز رفتاری است که عملا درباره انسان روا می دارد؛ یعنی کشتن همه عواطف انسانی، تقدم سرمایه بر انسان، معبودیت ماشین، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرمایه داری و...

مسأله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن خود را فراموش کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است؛ هدفی برای خود از چشیدن مادیات نمی‌بیند و نمی‌داند؛ خلقت را عبث می انگارد؛ خود را انکار می کند و روح خود را از دست داده است. این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هر چیزی قادر است جز به ساختن انسان.

به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است. فلسفه ای که غرب عملا در زندگی طی می کند، راهی به جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی گذارد .

پس به طور خلاصه معلوم شد که ادعای غرب درباره اعلامیه حقوق بشر با طرز تفکر غرب درباره انسان سازگار نیست و از سویی بحث تساوی حقوق زن و مرد نیز نامی است دروغین برای آنچه عده ای به صورت تشابه زن و مرد در تمام شؤون زندگی می خواهند(۲۰). در این جا این سؤال پیش می آید که چرا اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده و آیا اگر علاوه بر تساوی، تشابه را رعایت می کرد، بهتر نبود؟! برای بررسی کامل این مطلب لازم است در سه قسمت بحث کنیم:

الف: نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش.

ب: تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟ به عبارت دیگر مبانی طبیعی حقوق خانواده چیست؟

ج :در مقررات اسلامی تفاوتهایی که زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار می دهد، بر اساس چه فلسفه ای است و آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه(۲۱)؟

مقام انسانی زن از نظر قرآن کریم

قرآن کریم تنها یک مجموعه قوانین نیست. در قرآن هم قانون است، هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و...، قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع، که سه موضوع اساسی فلسفه است، به طور قاطع بیان کرده و با تفسیر خلقت، به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوصی می دهد که این جهان بینی می

تواند زیربنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی، از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانوادگی و... باشد، از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده، موضوع خلقت زن و مرد است. اهمیت و ارزش نظریات قرآن درباره این موضوع وقتی فهمیده می شود که آن را با یاوه گوییهای دیگران مقایسه کنیم.

در بعضی کتب مذهبی آمده است که زن از مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و لذا جنبه طفیلی دارد. اما قرآن با کمال صراحت می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر مردان آفریدیم؛ همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را)نیز) از جنس خود او قرار داد(۲۲) و درباره همه آدمیان می فرماید: خداوند از جنس خود شما، برای شما همسر آفرید(۲۳) و به هیچ وجه نظریه تحقیرآمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طنیت وجود ندارد. قرآن با نظر رایج آن عصر که زن عنصر گناه است و از وجود زن شر و وسوسه برمی خیزد، مرد در ذات خود از گناه مبراست و این زن است که مرد را به گناه می کشاند و آدم نیز از طریق حوا فریب شیطان را خورد و... سخت به مبارزه پرداخت و آن جا که داستان فریب خوردن آدم از شیطان را مطرح می کند نه حوا را به عنوان مسؤول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند، بلکه ضمیرها را به شکل تثنیه می آورد و این خطا را به هر دو نسبت می دهد: فوسوس لهما الشیطان(۲۴) و قاسمهما انی لکما من الناصحین(۲۵) فد لا هما بغرور(۲۶) قرآن این نظر را که زن نمی‌تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند، برسد مردود اعلام کرده و در آیات فراوانی تصریح کرده که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، بلکه به ایمان و عمل است. اگر قرآن در جایی همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون هم به عنوان زن بزرگی یاد می کند. قهرمان داستانهای قرآن منحصر به مردان نمی‌باشد. چنان که حتی درباره مریم علیها السلام بیان می کند که کارش از لحاظ مقامات معنوی آن قدر بالا گرفت که پیامبر زمانش، زکریا، در مقابل او مهبوت مانده بود(۲۷). تنها تفاوتی که اسلام در این زمینه میان مرد و زن قائل است، در سیر من الحق الی الخلق می باشد که برای

تحمل مسؤولیت پیامبری مرد را مناسبتر دانسته است، اما این دلیل برتری مرد بر زن نمی‌شود و لذا می بینیم که اسلام حضرت زهراء علیها السلام را بر تمام فرزندان او که امامند و همه پیامبران جز خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) برتر دانسته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیرآمیزی که نسبت به زن وجود داشته مربوط است به ریاضت جنسی و مقدس بودن تجرد و عزوبت که ریشه آن بدبینی به جنس زن است که عده ای محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند. اسلام با این خرافه نیز سخت مبارزه کرد، ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد، تا آنجا که، حتی دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی نمود. اسلام این نظر را هم که زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده رد کرد. قرآن با کمال صراحت می گوید که زمین و آسمان برای انسان آفریده شده اند، اما هرگز نمی‌گوید که زن برای مرد آفریده شده، بلکه معتقد است هر یک از زن و مرد برای دیگری آفریده شده اند: هن لباس لکم و انتم لباس لهن(۲۸) اسلام این نظر را هم رد کرد که عده ای زن را بلایی اجتناب ناپذیر و مایه بدبختی مرد می دانند. اسلام تأکید می کند که وجود زن برای مرد خیر است و مایه سکون و آرامش دل اوست. اسلام به این طرز تفکر که سهم زن در تولید فرزند، ناچیز است و زن فقط به منزله ظرفی می باشد برای نگهداری و رشد دادن به نطفه مرد با آیاتی که می گوید: شما را از مرد و زنی آفریدیم(۲۹) و برخی آیات دیگر، خاتمه داده است.(۳۰)

مبانی طبیعی حقوق خانواده

گفتیم که روح و اساس اعلامیه حقوق بشر این است که انسان از یک نوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت یک سلسله آزادیها و حقوق به او داده شده است که هرگز قابل سلب و انتقال نمی‌باشد و این مسأله مورد تأیید اسلام هم است. مهم این است که بدانیم یگانه مرجع صلاحیت دار برای شناسایی

حقوق واقعی انسانها کتاب پرارزش آفرینش است نه گروهی از افراد بشر که دست اندرکار تنظیم این اعلامیه بوده اند و بر جهان حکمرانی دارند و خودشان هم عملا پایبند مواد آن نیستند.
از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آن جا پیدا شده که دستگاه خلقت با هدفداری خاص خود موجودات را به سوی کمالاتی که استعدادش را در وجود آنها نهفته است سوق می دهد، پس استعداد طبیعی مبنای یک حق طبیعی است؛ مثلا فرزند انسان حق درس خواندن دارد، اما بچه گوسفند خیر، زیرا استعداد درس خواندن در فرزند انسان است، نه در بچه گوسفند. به نظر ما ریشه حقوق خانوادگی را، مانند سایر حقوق طبیعی باید در طبیعت جستجو کرد و دید که آیا از نظر طبیعت، استعدادها و در نتیجه حقوق زن و مرد یکسان است یا خیر؟

خلاصه مطالب درباره مبانی طبیعی حقوق خانواده به این شرح است :

۱. حقوق طبیعی از آن جا پیدا شده که طبیعی هدفدار است و با توجه به هدف، استعدادها و استحقاقهای متفاوتی به موجودات داده شده است.
۲. انسان از آن جهت که انسان است از یک سلسله حقوق خاص که حقوق انسانی نامیده می شود برخوردار می باشد که حیوانات از آن برخوردار نیستند.
۳. راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها مراجعه به آفرینش است.
۴. افراد انسان هیچ کدام طبیعتا، رئیس یا مرؤوس، کارگر یا کارفرما و...آفریده نشده اند، بنابراین انسانها از لحاظ اجتماع مدنی دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی هستند و تفاوتشان در حقوق اکتسابی است و بستگی دارد به میزان کار و فعالیت آنها.
۵. فرضیه تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد، مبتنی بر این است که اجتماع خانوادگی، مانند اجتماع مدنی است و قانون خلقت به طور طبیعی برای زن و مرد تقسیم کاری انجام نداده است، اما فرضیه عدم تشابه حقوق

خانوداده مبتنی بر این است که حساب اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی جداست و قانون خلقت، خانواده و جامعه را در وضع نامشابهی قرار داده و برای هر یک موارد و وضع معینی در نظر گرفته است. فرضیه تشابه حقوق زن و مرد می گوید: زن و شوهری، پدر و فرزندی و...، مانند سایر روابط اجتماعی در مؤسسات ملی و دولتی همچون رئیس و مرؤوس بودن می باشد و سبب نمی‌شود که بعضی افراد طبعا وضع مخصوص به خود داشته باشند و فقط مزایای اکتسابی می تواند وضع آنها نسبت به یکدیگر را معین می کند، اما فرضیه عدم تشابه می گوید که حقوق طبیعی و اولیه زن و مرد در خانواده متفاوت است، شوهر بودن وظایف و حقوق خاصی ایجاب می کند که با حقوق و وظایف ناشی از زن بودن فرق دارد.

همان طور که قبلا ذکر شد، برای یافتن فرضیه ای در مورد ریشه حقوق خانواده باید در طبیعت به جستجو پرداخت و برای این کار به استعدادها و احتیاجات طبیعی زن و مرد می نگریم تا تکلیف روشن شود. درباره زندگی اجتماعی انسان دو نظر وجود دارد: عده ای آن را طبیعی انسان می دانند و بعضی آن را کاملا یک امر قراردادی فرض می کنند، اما در باب زندگی خانوادگی چنین اختلاف نظری وجود ندارد و همه معتقدند که زندگی خانوادگی بشر صددرصد طبیعی است پس حساب زندگی خانوادگی از زندگی اجتماعی جداست؛ یعنی نظام خانواده و در نتیجه حقوق زن و مرد با نظام اجتماعی و حقوق افراد در جامعه متفاوت است .

در طبیعت تدابیر به کار برده شده که طبیعتا انسان و بعضی حیوانات را به سوی تشکیل کانون خانوادگی سوق دهد و قرائن تاریخی، دوره ای را نشان نمی‌دهد که انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد. در مسأله مالکیت این حقیقت مورد قبول همگان واقع شده که ابتدا صورت اشتراکی بوده و مالکیت اختصاصی بعدا پدید آمده، ولی در مسأله جنسیت

هرگز چنین مطلبی نیست؛ یعنی جامعه شناسی هیچ دوره ای را نشان نمی‌دهد که در آن نظام خانواده وجود نداشته باشد و زن و مرد بدون هیچ قید و شرطی با هم آمیزش داشته باشند.

حال برای بررسی و تعیین حقوق و تکلیف خانوادگی زن و مرد باید به این مسأله توجه کنیم که آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت، اختلافهایی دارند یا اختلاف آنها فقط از لحاظ جسمانی است و در صورت وجود اختلاف، تفاوتهای زن و مرد چه تأثیری در تعیین حقوق و تکالیف هر یک از آنها دارد.(۳۱)

تفاوتهای زن و مرد

بدون شک بین زن و مرد تفاوتهایی وجود دارد که در پرتو پیشرفتهای علوم امروزی این تفاوتها روشن تر شده است. اما آنچه باعث تعجب انسان می شود این است که بعضی افراد سعی دارند این تفاوتها را به حساب نقص زن و کمال مرد بگذارند و از این عجیب تر این که برخی غربیان اخیرا می خواهند به هزار و یک دلیل ثابت کنند که بالعکس مرد موجود ناقص الخلقه است و زن موجود برتر؛ در حالی که این تفاوتها به هیچ وجه به برتری یا پستی یکی از این دو جنس مربوط نمی‌شود. قانون خلقت این تفاوتها را ایجاد کرده که پیوند خانوادگی زن و مرد را محکمتر کند و این اختلافات شبیه اختلافات میان اعضای بدن است که تفاوت قائل شدن بین آنها ناشی از تبعیض نیست. تفاوتهای زن و مرد نیز برای تناسب بهتر آنها با همدیگر است .

بحث تفاوتهای زن و مرد مسأله تازه ای نیست و حداقل دو هزار و چهارصد سال سابقه دارد. افلاطون در کتاب جمهوریت با کمال صراحت مدعی است که زنان و مردان دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می توانند از همان وظایف و حقوق مردان بهره مند شوند. او، حتی می گوید که زنان هم، مثل مردان باید تعلیمات جنگی ببینند و در

مسابقات ورزشی شرکت کنند. البته افلاطون معتقد است که زنان چه در نیروهای جسمی و چه در نیروهای روحی و فکری از مردان ناتوان ترند؛ یعنی همه استعدادها، مثل هم است، فقط زنان از هر یک بهره کمتری دارند.

بعد از افلاطون ارسطو در کتاب سیاست، بشدت با نظرات استادش مخالفت کرده، معتقد است که تفاوتهای زن و مرد تنها از جنبه کمی نیست بلکه از جنبه کیفی نیز متفاوتند. نوع استعدادها و به تبع، وظایف زن و مرد با هم فرق دارند و به همین علت فضایل اخلاقی آن دو نیز متفاوت است؛ یعنی ممکن است یک خلق و خو برای مرد فضیلت باشد و برای زن نقص یا بالعکس. نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد. این راجع به دنیای قدیم.

اما دنیای جدید تنها به حدس و تخمین متوسل نمی‌شود. امروزه در پرتو مطالعات عمیق پزشکی، روانی و اجتماعی تفاوتهای بیشتری میان زن و مرد کشف شده است که در این جا مواردی را ذکر می کنیم:

ازلحاظ جسمانی:

به طور متوسط مرد درشت اندامتر، بلند قدتر و خشن تر از زن است، صدای زن نازکتر و رشد بدنی و ضربان قلبش سریعتر و مقاومت وی در مقابل بیماری بیشتر از مرد است. زن زودتر به مرحله بلوغ می رسد و زودتر هم از نظر تولید مثل از کار می افتد. مغز متوسط مرد بزرگتر از مغز متوسط زن است، ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز به مجموع بدن، مغز زن بزرگتر است.

از لحاظ روانی:

میل مرد به ورزش، شکار و کارهای پرحرکت بیش از زن است. احساسات مرد مبارزه جویانه و متجاوزانه و احساسات زن صلح جویانه و آرامتر است. زن از توسل به خشونت درباره دیگران و خود بیشتر پرهیز می کند، لذا خودکشی در

مردان بیشتر و خشن تر می باشد .احساسات زن از مرد جوشانتر، سریع الهیجانتر و در عین حال بی ثبات تر است .زن نسبت به مرد، محتاطتر، ترسوتر و تشریفاتی تر بوده، به زینت و آرایش، علاقه بیشتری دارد. احساسات مادرانه از دوران کودکی در او نمودار می شود، لذا اهمیت کانون خانوادگی برای زن بیشتر است. در علوم استدلالی و عقلی خشک، زن به پای مرد نمی‌رسد، اما در مسائل ذوقی و احساسی، مثل ادبیات، نقاشی و... دست کمی از مرد ندارد. مرد قدرت کتمان رازش بیشتر از زن است و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می کند. از نظر مرد خوشبختی بدست آوردن مقام و شخصیتی قابل احترام در اجتماع است. اما از نظر زن بدست آوردن قلب یک مرد و نگهدای او برای تمام عمر نهایت خوشبختی محسوب می شود.

از نظر احساسات نسبت به یکدیگر:

مرد خواستار تصاحب شخص زن و زن خواستار تصاحب دل مرد و تسلط بر قلب اوست. زن از مرد شجاعت و حمایت می خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری. زن بیش از مرد قادر است بر شهوات خود مسلط شود. شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی. مرد مظهر عاشقی و زن مظهر معشوقیت است. احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است.

صرف نظر از این که تفاوتهای زن و مرد موجب تفاوتهایی در حقوق و مسؤولیتهای خانوادگی زن و مرد می شود یا نمی‌شود، اساسا این مسأله یکی از عجیب ترین شاهکارهای خلقت و نشانه های از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان می باشد. دستگاه عظیم خلقت برای این که نوع و نسل موجودات را حفظ کند جهازات تولید مثل را در آنها به وجود آورده و کاری کرده که خودخواهی و منفعت طلبی در دو جنس مخالف، تبدیل به عشق و جذب و تعادل شود. اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود، امکان نداشت که بتواند مرد را به خدمت خود وا دارد و اگر مرد همان صفات جسمانی زن را داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود تلقی کرده، عالیترین هنر خود را صید و

تسخیر قلب مرد به حساب آورد. مرد جهانگیر و زن، مردگیر آفریده شده است. عجیب این است که بعضی نمی‌توانند میان شهوت و رأفت فرق بگذارند و تنها عامل پیوند زوجین را طمع و شهوت می دانند و تاریخ روابط زن و مرد را فقط از نظر حس استخدام و اصل تنازع بقا تفسیر می کنند. در صورتیکه پیوندی بالاتر از شهوت، پایه وحدت زوجین را تشکیل می دهد که قرآن کریم از آن به نام مودت و رحمت یاد کرده است: و من آیاته أن خلق لم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودۀ و رحمۀ(۳۲)

بررسی مقررات اسلامی درباره زن

حال که مقداری درباره مقام انسانی زن از نظر اسلام، مبانی طبیعی حقوق خانوادگی، تفاوتهای زن و مرد و هدفداری طبیعت از این فرق گذاشتن سخن گفتیم، به سراغ بحث اصلی خود برویم و ببینم آیا تفاوتهایی که مقررات اسلامی بین زن و مرد قائل شده و آنها را در وضع نامشابهی قرار داده است، با قانون خلقت هماهنگی دارد یا نه؟ ما مدعی هستیم که مبانی حقوق خانوادگی از نظر اسلام با در نظر گرفتن اختلافهای طبیعی بین زن و مرد وضع شده است.) در این جا علت تشریع کیفیت خاص مقررات اسلامی را در مسائل خواستگاری، ازدواج موقت، مهر و نفقه، ارث، طلاق و تعدد زوجات بررسی می کنیم. مسائلی که باقی مانده و یادداشت های مربوط به هر یك آماده شده، عبارتند از: حق حکومت مرد در خانواده، حق حضانت کودك، عده و فلسفه آن، زن و اجتهاد و افتاء، زن و سیاست، زن و مقررات قضایی و جزایی، اخلاق و تربیت زن، پوشش زن، اخلاق جنسی (غیرت، عفت، حیا و...)، مقام مادری زن و کار خارج، و برخی مسائل دیگر.(۳۳)

خواستگاری

مسأله خواستگاری از قوانین مستقیم و صریح اسلامی نیست، بلکه شکل موجود آن استنباطی از قواعد کلی اسلامی است. بعضی اشکال گرفته اند که خواستگاری مرد از زن، اهانت به زن است و واژه زن گرفتن به مرد ژست آقایی و مالکیت، و به زن وضع مملوکیت و بندگی می دهد، لذا باید خواستگاری امری دو جانبه شود و زنها هم به خواستگاری مردان بروند .

این از اشتباهات بزرگی است که سبب پیشنهاد الغای مهر و نفقه هم شده است که آن را بعدا مطرح خواهیم کرد. برخلاف تصور این افراد، این که مردان از قدیم الایام به عنوان خواستگاری نزد زنان می رفته اند نه تنها اهانت به زن محسوب نمی‌شود، بلکه از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بشمار می آید. قبلا گفتیم که طبیعت، مرد را مظهر طلب و تقاضا و زن را مظهر مطلوبیت قرار داده است، لذا خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و سراغ زن دیگری برود تا بالاخره زنی رضایت خود را به او اعلام کند، اما برای زنی که می خواهد مجبوب و معشوق باشد و قلب مرد را به دست آورد، قابل تحمل و موافق غریزه او نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیانا جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود. به قول ویلیام جیمز :زنان در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان به این است که دنبال مردان نروند و خود را از دسترس مردان دور نگه دارند .

اشکال دیگر این که می گویند این کار، مرد را خریدار زن نشان می دهد. در پاسخ می گوییم: اولا این قانون آفرینش است که مرد به دنبال زن برود؛ ثانیا مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیاء است؟! دانشجو خریدار علم است و هنرجو خریدار هنر، آیا باید نام اینها را مالکیت بگذاریم و منافی علم و هنر بشماریم؟! مرد خریدار وصال زن

است، نه خریدار بندگی او؛ این نهایت هنر زن بوده که توانسته مرد را در هر مقام و وضعی که باشد به آستان خود بکشاند و او را نیازمند عشق خود کند، پس آن قانونی در این زمینه مطابق طبیعت و خلقت است که این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند، بنابراین قوانین مبنی بر مشابهت زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستگاری، به زیان زن و مخالف با احترام اوست و تعادل را ظاهرا به نفع مرد و در واقع به زیان هر دو به هم می زند.(۳۴)

ازدواج موقت

یکی از قوانین درخشان اسلام از دیدگاه مذهب جعفری این است که ازدواج به دو نحو می تواند صورت گیرد: دائم و موقت، که در پاره ای از آثار مشابهند و در قسمتی اختلاف دارند که برای فهم علت وضع این قانون در اسلام، اشاره ای به این شباهتها و اختلافها می کنیم:

اختلافها:

در ازدواج موقت زن و مرد تصمیم می گیرند ازدواج آنها تا مدت معینی ادامه داشته باشد و پس از آن اگر مایل بودند، تمدید کنند وگرنه از هم جدا می شوند. تفاوت اصلی دو نوع ازدواج در آزادی بیشتر ازدواج موقت است؛ مثلا در ازدواج دائم مرد باید متحمل خرج زن شود؛ زن خواه ناخواه باید مرد را به عنوان رئیس خانواده بپذیرد و دستوراتش را در حدود مصالح خانواده اطاعت کند، اما در ازدواج موقت این موارد بستگی به پیمانی دارد که مرد و زن با هم می بندند. در ازدواج دائم، زن و شوهر از هم ارث می برند، اما در موقت چنین نیست. در دائم هیچ یک بدون جلب رضایت دیگری حق جلوگیری از بچه دار شدن را ندارد، اما در موقت جلب رضایت طرف دیگر برای این کار ضروری نیست.

شباهتها:

فرزند ناشی از ازدواج موقت فرقی با فرزن ناشی از ازدواج دائم ندارد. مهر در هر دو لازم است، با این تفاوت که عدم آن در موقت موجب بطلان عقد می شود، اما در دائم بدون باطل کردن عقد، مهر المثل تعیین می شود. در هر دو، مادر و دختر زوجه بر زوج، و پدر و پسر زوج بر زوجه حرام و محرم می گردند و نیز جمع بین دو خواهر در هر دو مورد جایز نیست. خواستگاری هم از زوجه دائم و هم از زوجه غیر دائم بر دیگران حرام است و زنای با هر یک موجب حرمت ابدی می شود. در هر دو مورد، زن باید عده نگه دارد، با این تفاوت که عده زن دائم سه نوبت عادت ماهانه است و عده زن موقت دو نوبت یا چهل و پنج روز.

این بود آنچه به نام ازدواج موقت یا نکاح منقطع در فقه شیعه آمده است. بدیهی است که ما طرفدار این قانون با این خصوصیات هستیم، اما این که بعضی به نام این قانون سوء استفاده هایی می کنند، حرف دیگری است و لغو چنین قانونی نه تنها جلوی آن سوء استفاده ها را نمی گیرد، بلکه هم شکل آن را عوض می کند و هم مفاسد دیگری بر می انگیزد. اکنون ببینیم با بودن ازدواج دائم چه نیازی به ازدواج موقت است و آیا ازدواج موقت فقط به درد دوران قدیم می خورده و با مقتضیات امروزی تطابق ندارد یا خیر؟

فواید ازواج موقت:

ازدواج موقت فواید اجتماعی و اخلاقی فراوانی دارد که در این جا به چند مورد آن اشاره می کنیم :

۱. دانستیم که ازدواج دائم مسؤولیت و تکلیف بیشتری برای زوجین ایجاد می کند. از طرفی خاصیت عصر جدید این است که فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماعی و قدرت تشکیل عائله زیادتر کرده است. اگر در دوران قدیم یک پسر بچه در سنین اوایل بلوغ طبیعی از عهده شغلی که تا آخر عمر به عهده اش گذاشته می شد بر می آمد، در دوران جدید

ابدا چنین نیست. امروز اگر یک پسر هیجده ساله یا یک دختر شانزده ساله را که شور جنسیشان به اوج خود رسیده است، تکلیف به ازدواج کنید، به شما می خندند .

حال با طبیعت و غریزه چه کنیم؟ آیا غریزه جنسی به خاطر این که وضع زندگی امروزی، اجازه ازدواج در سنین شانزده و هیجده سالگی نمی‌دهد، دست از سر ما بر می دارد؟ آیا جوانان حاضرند یک دوره رهبانیت موقت را طی کنند تا امکانات ازدواج دائم پیدا شود؟ و بالفرض که جوانی حاضر گردد، آیا طبیعت حاضر است از ایجاد عوارض روانی سنگین و خطرناکی که در اثر معانعت از اعمال غریزه جنسی پیدا می شود، صرف نظر کند؟ راه دیگر این است که کمونیسم جنسی را بپذیریم به یک پسر اجازه دهیم از صدها دختر کام برگیرد و به یک دختر اجازه دهیم با دهها پسر ارتباط نامشروع داشته باشد و چندین بار سقط جنین کند؛ در آن صورت آیا چنین پسران و دخترانی با چنین روابطی در دوران تحصیل، پس از ازدواج دائم، مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود؟ البته که جواب منفی است، پس تنها راه، ازدواج موقت و آزاد است که در درجه اول زن را محدود می کند که در آن واحد زوجه دو نفر نباشد و بدیهی است که محدود شدن زن مستلزم محدود شدن مرد نیز هست. بدین ترتیب پسر و دختر دوران تحصیلی خود را می گذراند بدون این که رهبانیت موقت و عوارضش را تحمل کنند یا در ورطه کمونیسم جنسی بیفتند.

۲. ضرورت ازدواج موقت اختصاص به ایام تحصیل جوانان ندارد و در شرایط دیگری نیز پیش می آید .اصولا ممکن است زن و مردی که قصد ازدواج دائم دارند و نتوانسته اند نسبت به هم اطمینان کامل حاصل کنند، به عنوان ازدواج آزمایشی، مدت موقتی با هم ازدواج نموده و در صورت حصول اطمینان، آن را دائم کنند وگرنه از هم جدا شوند.

۳. ازدواج موقت به حفظ نظام خانواده در کل اجتماع نیز کمک می کند. علت این که غربیان وجود عده ای زن بدکار را در محل معینی از هر شهر تحت نظر دولت لازم می دانند، همین است که وجود مردان مجردی را که قادر به ازدواج دائم نیستند، خطر بزرگی برای خانواده ها به حساب می آورند. امروزه می بینیم که برخی از متفکرین غربی، مثل

راسل، قاضی لیندزی و... ازدواج رفاقتی را مطرح کرده اند که اگر چه دقیقا، مثل ازدواج موقت اسلام نیست، اما حکایت از این دارد که آنها هم فهمیده اند ازدواج دائم و عادی به تنهایی برای رفع احتیاجات اجتماع کفایت نمی کند.(۳۵)

انتقادهایی به ازدواج موقت:

در مورد ازدواج موقت از سوی افراد بیگانه، هر بحثی می شود، غیر از این که واقعا هدف اصلی ازدواج موقت مورد بررسی و شناخت قرار بگیرد. البته این قانون چون یک میراث شرقی است این اندازه مورد بی مهری است و اگر یک تحفه غربی بود چنین نبود. در این جا به طرح تک تک معایب و انتقادهای مطرح شده و پاسخ به آنها می پردازیم :

۱. پایه ازدواج باید بر دوام باشد و زوجین از اول پیمان زناشویی باید خود را برای همیشه متعلق به یکدیگر دانسته، تصور جدایی در مخیله آنها خطور نکند، لذا ازدواج موقت نمی‌تواند پیمان استواری میان زوجین باشد .

این که باید اساس ازدواج بر دوام باشد، مطلب بسیار درستی است، اما این ایراد وقتی وارد است که بخواهیم ازدواج موقت را جایگزین ازدواج دائم کنیم، اما همان طور که ذکر شده ازدواج موقت از آن جهت تشریع شده که ازدواج دائم به تنهایی قادر نیست در همه شرایط احتیاجات بشری را رفع کند.

۲. ازدواج موقت از طرف زنان و دختران ایرانی که شیعه مذهبند استقبال نشده و آن را تحقیری برای خود دانسته اند، پس افکار عمومی خود مردم شیعه نیز آن را طرد می کند.

جواب این است که اولا منفوریت این مسأله در زنان، مولود سوء استفاده هایی است که مردان هوسران در این زمینه کرده اند و قانون باید جلوی آنها را بگیرد. ثانیا انتظار استقبال از ازدواج موقت، مانند ازدواج دائم انتظاری بیجا و غلط

می باشد، زیرا ازدواج موقت در جایی است که یکی از طرفین زن و شوهر یا هر دو، برای ازدواج دائم آمادگی یا توانایی نداشته باشند.

۳. ازدواج موقت نوعی کرایه دادن آدم است، زیرا زن خود را در مقابل دستمزد معینی برای قضای شهوت مرد به او اجاره می دهد و این بر خلاف حیثیت و احترام زن می باشد.

اولا با مشخصاتی که گفتیم ازدواج موقت ربطی به اجاره و کرایه ندارد. آیا محدودیت زمانی، شکل اجاره به آن داده یا چون حتما باید مهر معین و قطعی داشته باشد، کرایه است و اگر مرد چیزی نثار زن نکرد، زن حیثیت انسانی خود را بازیافته است؟ فقها تصریح کرده اند که از نظر ماهیت قرارداد، هیچ تفاوتی بین ازدواج موقت و دائم نباید باشد و اگر نکاح منقطع را با صیغه های مخصوص اجاره و کرایه بخوانند باطل است. ثانیا از چه تاریخی کرایه آدم منسوخ شده. تمام خیاطها، باربرها، پزشکها، کارمندان دولت، کارگران کارخانه ها آدمهای کرایه ای هستند. ثالثا آیا زنی که به اختیار خود با مرد بخصوصی عقد ازدواج موقت می بندد آدم کرایه است و خلاف شرافت انسانی رفتار کرده، یا آن زن اروپایی که برای کسب پول، بدن و روح و شخصیت خود را در اختیار کمپانیهای فیلم سازی، کاباره ها، هتلها، فروشگاههای بزرگ و مؤسسات اقتصادی دیگر قرار می دهد که مشتریان بیشتری برای آن مؤسسه پیدا کند؟ !

۴. ازدواج موقت به هر جال نوعی اجازه تعدد زوجات می باشد و چون تعدد زوجات محکوم است، بنابراین نکاح منقطع هم محکوم است. راجع به تعدد زوجات جداگانه بحث مفصلی خواهیم داشت، لذا این بحث را به آن جا موکول می کنیم.

۵. ازدواج موقت چون دوام ندارد، آشیانه ای نامناسب برای کودکانی است که بعدا به وجود می آیند، و باعث می شود که فرزندان آینده، بی سرپرست و از حمایت پدری مهربان و مادری دلگرم به خانه و آشیانه، محروم بمانند.

قبلا گفتیم که اولا ازدواج موقت این تفاوت را با ازدواج دائم دارد که در دائم هیچ یک بی رضایت دیگری نمی‌تواند از زیربار تناسل شانه خالی کند، اما در موقت هر دو طرف آزادانه می توانند از بچه دار شدن جلوگیری نمایند. ثانیا تفاوتی بین فرزند در این دو ازدواج نیست و اگر فرضا پدر یا مادر از وظیفه خود امتناع کنند قانون آنها را مکلف و مجبور می کند، همانگونه که در ازدواج دائم پس از طلاق، قانون مانع از ضایع شدن حقوق فرزندان می شود.

۶. مجاز شمردن ازدواج موقت، مساوی با تجویز تشکیل حرمسرا، بلکه تجویز هوسرانی است که به هر شکل و صورتی منافی اخلاق و عامل سقوط و تباهی می باشد.

این مسأله را از دو جنبه باید بررسی کرد یکی این که عامل تشکیل حرمسرا از جنبه اجتماعی چه بوده و آیا قانون ازدواج موقت تأثیری در تشکیل حرمسراها در مشرق زمین داشته است یا نه؟ دیگر این که آیا منظور از تشریع قانون ازدواج موقت، فراهم کردن وسیله هوسرانی و حرمسراسازی برای عده ای از مردان است؟ پس لازم است بحث را از این دو جهبه بررسی کنیم.

الف) علل اجتماعی حرمسراسازی:

دو عامل در این جا دخالت دارد. یکی تقوا و عفاف زن است؛ یعنی شرایط اخلاقی و اجتماعی محیط باید طوری باشد که به زنان اجازه ارتباط جنسی با چند مرد ندهد.در این شرایط مرد هوسران متمکن چاره خود را منحصر در گردآوری گروهی از زنان نزد خود و تشکیل حرامسرا می داند. بدیهی است که اگر زن به رایگان خود رادر اختیار هر مردی قرار دهد و مردان هر لحظه بتوانند با هر زنی هوسرانی کنند، هرگز زحمت تشکیل حرامسراهای عریض و طویل با هزینه های هنگفت را به خود نمی‌دهند. عامل دیگر نبودن عدالت اجتماعی است که عده ای از مردان قادر به تشکیل عائله و داشتن همسر نیستند، لذا عدد زنان مجرد افزایش یافته، زمینه حرامسراسازی فراهم می گردد. و اگر عدالت

اجتماعی و وسیله تشکیل عائله برای همه فراهم شود، قهرا هر زنی به یک مرد تعلق می گیرد و زمینه عیاشی و حرامسراسازی منتفی می شود .عادت تاریخ این است که سرگذشت حرمسراها و عیشهای دربار سلاطین را نشان دهد، اما از توضیح محرومیتها و ناکامیهای کسانی که شرایط اجتماعی به آنها اجازه انتخاب همسر نمی‌داده است سکوت کند. بهر حال نگاه مختصری به تاریخ نشان می دهد که قانون ازدواج موقت کمترین تأثیری در تشکیل حرامسرا نداشته است .خلفای عباسی و عثمانی که بیش از همه به این عنوان شهرت دارند، هیچ یک پیرو مذهب تشیع نبوده اند که از این قانون استفاده کرده باشند و سلاطین شیعه مذهب هم هرگز در این امر به پای آنها نمی‌رسند.

ب) آیا تشریع ازدواج موقت، برای تأمین هوسرانی است؟

بلاشک ادیان آسمانی عموما بر ضد هوسرانی و هواپرستی قیام کرده اند تا آن جا که این امر در پیروان غالب ادیان به صورت تحمل ریاضتهای شاق درآمده است. اسلام نیز هواپرستی را در ردیف بت پرستی قرار داده و آدم ذواق را یعنی کسی که هدفش کامجویی از زنان گوناگون باشد، ملعون معرفی کرده است. منتهی اسلام این امتیاز را دارد که در عین مبارزه با هواپرستی، ریاضت و رهبانیت را مردود می شمارد. از نظر اسلام تمام غرایز انسان باید در حدود اقتضای طبیعت اشباع گردد. دنیای امروز ظاهرا رسم حرامسراداری را نسخ کرده، اما برای این کار عامل عفاف و تقوای زن را از بین برده، نه عامل ناهمواریهای اجتماعی را؛ یعنی زنان را هر جایی نموده و بزرگترین خدمت را از این راه به مردان هوسران انجام داده است .جامعه غربی کاری کرده که مرد عیاش نیازی به تشکیل حرامسرا با آن همه خرج و زحمت نداشته باشد و بتواند براحتی و باکمترین خرج به هوسرانی خود بپردازد. در این جا تذکر نکته مهمی خوب است و آن این که ازدواج موقت را سایر فرق اسلامی مجاز نمی‌شمارند. البته همه اتفاق نظر دارند که در صدر اسلام این امر مجاز بوده و خلیفه دوم در زمان خود آن را تحریم کرده است. توجیه صحیح این مطلب را علامه کاشف الغطاء چنین بیان می کنند که خلیفه از آن جهت به خود این حق را داد که تصور

می کرد این مسأله داخل در حوزه اختیارات ولی امر مسلمین است و به عبارت دیگر نهی خلیفه نهی سیاسی بود نه شرعی. او قصد داشت از پراکنده شدن صحابه و اختلاط با تازه مسلمانان، قبل از آن که تربیت اسلامی عمیقا در آنها اثر کند، جلوگیری نماید. مسلما این علت، امری موقتی بیش نبود، ولی بعدها در اثر جریاناتی، سیره خلفای پیشین به عنوان یک برنامه ثابت تلقی شد و به خاطر تعصب مردم، این دستور خلیفه شکل یک قانون اصلی را گرفت. این جا بود که ائمه اطهار علیهم السلام به خاطر جلوگیری از ترک و فراموشی این سنت اسلامی به آن ترغیب و تشویق می کردند. به نظر می رسد آن جا که ائمه اطهار علیهم السلام مردان زن دار را از ازدواج موقت منع کرده اند، به اعتبار حکمت و هدف اولی آن است که به مردم بگویند این قانون برای مردانی که احتیاجی به آن ندارند وضع نشده است و آن جا که عموم افراد را ترغیب کرده اند به خاطر آن حکمت ثانوی؛ یعنی برای احیای این سنت متروکه بوده است. به هر حال آنچه مسلم است این که هرگز منظور اسلام از تشریع، و منظور ائمه علیهم السلام از ترغیب به ازدواج موقت، این نبوده که وسیله هوسرانی و حرامسراسازی برای حیوان صفتان، یا وسیله بیچارگی برای عده ای از زنان اغفال شده و فرزندان بی سرپرست فراهم کنند.(۳۶)

زن و استقلال اجتماعی

یکی دیگر از اشکلاتی که به اسلام گرفته اند این است که اسلام با استقلال اجتماعی زن مخالف است، زیرا پدر در اختیار دار مطلق دختر می داند. دختری که درس خوانده، دانشگاه دیده و به مقامی عالی از دانش رسیده است، حتی با سی – چهل سالن سن، از نظر اسلام اجازه و تصویب پدر یا جد پدری عوام و بیسواد خود ازدواج کند.

بار دیگر در این جا تأکید می کنیم که نباید اعمال اشتباه مردم را به حساب قوانین مترقی اسلام نوشت. اگر به تاریخ قبل از اسلام بنگریم می بینیم اسلام بزرگترین خدمتها را نسبت به جنس زن انجام داده است. اختیارات پدران به آن

جا کشیده شده بود که دخترانی را که هنوز از مادر متولد نشده بودند، پیشاپیش به عقد مرد دیگری در آورند که هر وقت متولد شد و بزرگ شد، آن مرد حق داشته باشد آن دختر را برای خود ببرد. نکاح شغار یکی دیگر از مظاهر اختیار داری پدران بود. نکاح شغار یعنی معاوضه کردن دختران، بدین شکل که اگر دو نفر دو دختر بالغ داشتند، آنها را با یکدیگر عوض می کردند و هر یک از این دختران مهر دیگری به شمار می رفت. اسلام نه تنها این رسوم را نسخ کرد و اختیار داری مطلق پدران را مردود شمرد، بلکه به طور کلی به زن حریت و شخصیت و استقلال فکر و نظر داد و حقوق طبیعی او را به رسمیت شناخت؛ مثلا می بینیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دخترش زهرا علیها السلام را در انتخاب شوهر کاملا آزاد می گذارد، به طوری که حضرت زهرا علیها السلام چند نفر از خواستگاران را رد می کند.

اما گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت با آنچه در مغرب زمین می گذارد دو تفاوت اساسی دارد: یکی در ناحیه روانشناسی و توجه به تفاوتهای روحی و روانی زن و مرد می باشد که قبلا مفصل در این باره سخن گفتیم. تفاوت دوم در این است که اسلام در عین آنکه زنان را به حقوق انسانیشان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت داد، هرگز آنها را به تمرد و عصیان و بدبینی به جنس مرد وادار نکرد و احترام پدران و شوهران را نزد آنها از بین نبرد؛ اساس خانواده ها را متزلزل و زنان را به شوهر داری و مادری بدبین نکرد و زنان را از آغوش پاک شوهران و والدین تحویل صاحبان پستهای اداری و پولداران نداد و جامعه را با فساد گسترده مواجه نکرد. به هر حال مسأله ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است این است که آیا در عقد دوشیزگان برای اول بار، اجازه پدر نیز شرط است یا نه، قبلا یادآور می شویم از نظر اسلام مسلم است که پسر و دختر از نظر اقتصادی استقلال کامل دارند؛ یعنی اگر بالغ و عاقل و رشید (یعنی توانا در حفظ و نگهداری اموال خود) باشند، هیچ کس حق نظارت و دخالت در کارهای اقتصادی آنها ندارد. در امر ازدواج نیز مسلم است که پسران اگر بالغ و عاقل و رشید باشند اختیار

دار خود هستند. همچنین دخترانی که یکبار شوهر کرده و بیوه شده اند نیز از لحاظ عدم حق دخالت دیگران همین حکم را دارند، اما اگر دختری برای اولین بار بخواهد با مردی پیمان زناشویی ببندد، چطور؟ در این که پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمی‌تواند بدون رضایت دختر، او را به هر کس که دلش خواست شوهر دهد اختلافی نیست. این هم مسلم است که اگر پدری بی جهت از موافقت با ازدواج دختر خود امتناع کرد حق او ساقط است و دختر در این صورت آزادی مطلق دارد .تنها اختلافی که در میان فقها وجود دارد اینجاست که آیا موافقت پدر برای دوشیزگان شرط صحت ازدواج می باشد یا خیر؟ اکثریت فقها رضایت را شرط نمی‌دانند و عده ای هم شرط می دانند. این جا چون این حکم یک مطلب مسلم اسلامی نیست بحثی از لحاظ اسلام نمی‌کنیم، اما نکته ای را از لحاظ اجتماعی یاد آور می شویم که اولا فلسفه اجازه پدر در مورد دوشیزگان این نیست که اسلام دختر را قاصر شناخته و از لحاظ رشد اجتماعی او را کمتر از مرد دانسته است، وگرنه چه فرقی بود میان بیوه و دوشیزه، که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد، اما دوشیزه هیجده ساله طبق این حکم نیاز دارد؟ بعلاوه اگر دختر در اداره کار خود قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید استقلال اقتصادی داده و معاملات چند صد میلیونی وی را صحیح و مستغنی از موافقت پدر می داند؟ پس مطلب به قصور و عدم رشد عقلی یا اجتماعی زن مربوط نیست، بلکه به روانشناسی زن و مرد مربوط است. قبلا توضیح دادیم که مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را از پا در می آورد و می لغزاند شهوت است، اما آنچه زن را اسیر می کند این است که نغمه محبت و عشق از دهان مردی بشنود. زن مادامی که دوشیزه و بی تجربه است، زمزمه های محبت مردان را به سهولت باور می کند و مردان شکارچی هم همواره از این احساس زن استفاده می کنند. اینجاست که لازم است دختر ناآزموده با پدرش که از احساسات مردان آگاه است مشورت کند و لزوما موافقت او را جلب نماید، پس این قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده، بلکه دست حمایت خود را روی شانه اش گذاشته است.(۳۷)

مهر و نفقه

یکی از سنین بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن مهر قائل می شده و چیزی از مال خود را به زن یا پدر زن خویش می داده و بعلاوه در تمام مدت ازدواج عهده دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است. اسلام اگرچه رسوم و قوانین جاهلیت آن روز در این مسأله را تغییر داد، ولی اصل آن را پذیرفت و همین مسأله باعث انتقاداتی به اسلام شده است. منتقدین می گویند: همچنان که برای داشتن باغ یا خانه یا اسب، مرد باید مبلغی بپردازد، به نظر اسلام برای خریدن زن هم باید پولی خرج کند و همان طور که بهای اشیای فوق بر حسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبایی و بهره و فایده اش متفاوت است، در قیمت زن نیز چنین تفاوتهایی وجود دارد. اگر زن از نظر اقتصادی، مانند مرد باشد، چه حاجت است که برای او نفقه و مهر قائل شویم؛ لکن چون اسلام طلاق را در اختیار مرد قرار داده، و زن برای زندگی مشترک با مرد تأمین نداشته، از این رو به حق داده که نوعی وثیقه و اعتبار مالی از مرد مطالبه کند. آیا بهتر نیست حق طلاق را دو جانبه کنیم تا این مشکل پیش نیاید؟ از سوی دیگر معلوم نیست چرا در عده وفات و هنگام مرگ شوهر که زن به ملاطفت و تسلیت نیاز دارد و لازم است که به محض از دست دادن مالک خود پریشان روزگار نشود، برای او نفقه قرار نمی‌دهد؟ اگر قرار است زن جیره خوار مرد باشد، آیا بهتر نیست که در عده وفات هم جیره خواری کند؟ به هر حال مهر و نفقه یادگار عهد مملوکیت زن بوده و مقتضای عدالت و تساوی انسانها لغو آنهاست. ازدواجها باید بدون مهر صورت گیرد و زن از بندگی مرد خارج شده، خود عهده دار مسؤولیت مالی زندگی خویش شود و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویا شرکت کند.

برای پاسخ به این انتقادها از مسأله مهر شروع می کنیم، ابتدا ببینیم مهر چگونه پیدا شده، چه فلسفه ای داشته و جامعه شناسان پیدایش آن را چگونه توجیه کرده اند؟ عده ای می گویند: در دوران توحش و زندگی قبیله ای نظام خانواده دو مرحله مادر شاهی و پدر شاهی را پشت سر گذاشت. در دوره اول مردان موجوداتی عقیم به حساب می آمدند، اما

دیری نپایید که مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت، لذا زن را تابع خود کرد و دوره پدرشاهی آغاز شد. در این دوره نیز، مانند دوره اول، ازدواج با همخون و با دختران هم قبیله ای جایز نبوده و چون همواره جنگ و تصادم بین قبایل حاکم بود، انتخاب همسر از راه ربودن دختر از قبیله دیگر صورت می گرفت. در مرحله بعد تدریجا صلح جای جنگ را گرفت و دیگر رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای به چنگ آوردن دختر مورد نظر خود به میان قبیله وی می رفت و اجیر پدر زن می شد و در ازای این خدمت، دختر وی را گرفته، به قبیله خود بر می گشت. کم کم ثروت زیاد شد و مرد دریافت که بجای کار دراز مدت برای پدر عروس، بهتر است یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را بگیرد و از این جا مهر پیدا شد. به هر حال از زمانی که مرد نظام پدرشاهی را تأسیس کرد، زن را در حکم برده یا لااقل اجیر خویش قرار داد و به او به چشم یک ابزار اقتصادی که تسکین دهنده شهوتش نیز هست نگاه می کرد، و در حقیقت مهر و نفقه در مقابله بهره ای بود که مرد از زن در ایام زناشویی برده است .

مرحله و دوره پنجمی هم هست که جامعه شناسان امروزی درباره آن سکوت می کنند که در آن مرد هنگام ازدواج پیشکشی تقدیم خود زن می کند و هیچ یک از والدین حقی در آن ندارند، در عین حال زن استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ می کند؛ به اراده خود شوهر می کند، کسی حق استثمار وی و تصرف در دسترنج او را ندارد و در معاملات حقوقی خود نیز محتاج سرپرستی مرد نیست. مرد فقط حق دارد در ایام زناشویی از وصال او بهره مند شود و باید در این مدت زندگی او را در حد امکانات خود تأمین کند. این مرحله ای است که اسلام پذیرفته است .

برای پی بردن به فلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم و برای پاسخ دادن به انتقاداتی که در مورد مهر و نفقه در اسلام کرده اند، باید توجه بیشتری به چهار دوره سابق بکنیم. حقیقت این است که آنچه در این باره گفته شده، جز یک سلسله فرضها که نه حقیقت تاریخی دارد و نه حقیقت علمی، چیزی نیست. در این فرضها دو چیز به چشم می خورد:

یکی این که سعی شده تاریخ بشر اولیه فوق العاده قساوت آمیز تفسیر شود و دیگر این که در این فرضیه چهار دوره ای، نقش طبیعت از لحاظ تدابیری که برای رسیدن به هدفهای کلی خود به کار می برد، نادیده گرفته شده است .

به عقیده ما پیدایش مهر نتیجه تدبیر ماهرانه خلقت برای تعدیل روابط زن و مرد متغایر است و قانون خلقت، جمال و غرور و بی نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق را در جانب مرد قرار داده، و ضعف بدنی زن در مقابل مرد را هم به همین وسیله تعدیل کرده است. این که زن در مقابل شهوت از مرد تواناتر و خوددارتر، و حالت طلب و عشق در مرد بیشتر است، به زن این فرصت را داده که به دنبال مرد نرود و بر عکس، مرد را وادار کرده که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضایت او اقدام نماید که یکی از این اقدامات، نثار کردن هدیه ای به اوست. زن به الهام فطری دریافته که عزت و احترامش به این است که خود را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد. همینها سبب شده که زن با همه ناتوانی جسمی، بتواند مردها را به عنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند و حتی آنها را به رقابت با یکدیگر وادارد و آنگاه که تن به ازدواجی می دهد، عطیه ای از او به عنوان نشانه صداقت دریافت کند، لذا می بینیم که بسیاری از هنر نماییها، شجاعتها، نبوغها و شخصیتهای مردان، مدیون زن و خودداریهای ظریفانه و حیاء و عفاف اوست. همین قدرت زنانه که توانسته زن را اسرارآمیز جلوه دهد و الهام بخش و عشق آفرین و هنرآموز مرد گردد، همان قدرت می توان مرد را وادار کند هنگام ازدواج عطیه ای به نام مهر تقدیم نماید، پس اسلام چنین مهری را ابداع نکرده، بلکه مهر ابداع خلقت است و فقط اسلام آن را به حالت فطریش برگردانید. قرآن کریم با جلمه و آتوا النساء صدقاتهن نحلةً(۳۸) به سه نکته اساسی اشاره کرده است: اول این که از مهر با عنوان صدقه (از ماده صدق) یاد کرده؛ یعنی چیزی که نشانه راستین بودن علاقه مرد است. دیگر این که مهریه به خود زن تعلق دارد نه به پدر و مادر وی، پس مهر، مزدی نیست که شوهر برای بزرگ کردن و شیردادن همسر خود (شیربها) به والدین او بپردازد. سوم این که، با کلمه نحله کاملا تصریح می کند که مهر عنوانی جز هدیه و پیشکش ندارد.

این امر اختصاص به انسان ندارد. در همه جانداران دو جنس احساسات جنس نر نیازمندانه تر است و همین امر سبب شده است که همیشه جنس نر گامهایی در جلب رضایت جنس ماده بردارد. در دنیای غرب هم که به اسم تساوی و حقوق، سعی کرده اند علی رغم قانون طبیعت، زن و مرد را در وضع مشابهی قرار دهند و مهر و نفقه را لغو کرده اند، آن جا که روابط نامشروع وجود دارد، مرد همان وظیفه طبیعی خود؛ یعنی جلب نیاز و طلب و هدیه دادن و تحمل مخارج را به عهده می گیرد، حتی در آن حالت نیز زن برای خود نوعی اهانت می داند که به خاطر مرد پول خرج کند؛ یعنی معاشقه فرنگی از ازدواج فرنگی با طبیعت هماهنگ تر است !(۳۹)

تا این جا فلسفه حقیقی مهر را توضیح دادیم و معلوم شد که مهر از احساسات رقیق و عطوفت آمیز مرد ناشی شده، نه از احساسات مالکانه و خشن او و از طرفی مهر با حیا و خوداری زن رابطه دارد نه با ضعف و بی ارادگی وی. حال برای این که از نقش اسلام در احیای فلسفه حقیقی مهر بیشتر آگاه شویم مواردی از رسوم جاهلیت را که اسلام منسوخ کرد، در این زمینه یادآور می شویم :

در جاهلیت والدین، مهر را به عنوان حق الزحمهٔ و شیربها از آن خود می دانستند؛ چنان که هنگام تبریک ولادت دختر گفته می شد: این مایه افزایش ثروت بر تو گوارا باد کنایه از این که بعدا او را شوهر می دهی و مهر دریافت می کنی.

در جاهلیت پدران و در فقدان آنها برادران، از طرفی برای خود حق سرپرستی قائل بودند و دختر را به اراده خود به هر که می خواستند شوهر می دادند، و از طرفی مهر دختر را متعلق به خود می دانستند و حتی دختران خود را با هم معاوضه می کردند و هر یک را مهر دیگری قرار می دادند (نکاح شغار). در روایات اسلامی نه تنها موارد فوق نسخ شده، بلکه آمده است که اگر مهر به دختر داده شده، ولی در عقد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر، چیزی شرط شود، باز هم عقد صحیح نیست. اسلام آیین کار کردن داماد برای پدر زن را نیز منسوخ کرد.

در جاهلیت رسوم دیگری نیز بوده که عملا موجب محرومیت زن از مهر می شده است، مثل ارث زوجیت، که وارث (پسر یا برادر میت) حق همسری با زن میت را هم، مثل ثروت وی را به ارث می برده و خود را مختار می دانسته زن میت را به دیگری تزویج کند و مهر را خود بگیرد یا او را بدون مهر جدیدی زن خود قرار دهد که قرآن کریم نه تنها با آیه لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها(۴۰) این سنت را نسخ کرد، بلکه به طور کلی ازدواج با زن پدر را منسوخ نمود لا تنکحوا مانکح آبالکم (۴۱)قرآن کریم هر رسمی را که موجب تضییع مهر زنان می شد منسوخ کرد، از جمله این که وقتی مردی به زنش بی میل می شد، او را در مضیقه و شکنجه می انداخت تا وی را به طلاق راضی کرده، تمام یا قسمتی از مهر را از او پس بگیرد و قرآن در نهی از این کار فرمود: لا تعضلوهن لتد هبوا ببعض ما آتیتموهن(۴۲) یا این که گاهی مردی زنش را متهم به فحشا می کرد و چنین وانمود می کرد که او شایستگی همسری مرا نداشته و ازدواج و در نتیجه مهر باید فسخ گردد و قرآن کریم از این رسم هم جلوگیری کرد.

بنابراین قرآن پیشکش و هدیه مرد به زن را بنابر قانون طبیعت لازم می شمارد و می گوید که نقش زن این است که پاسخگوی محبت مرد باشد. محبت زن، خوب است، اما به صورت عکس العمل نه ابتدایی. عشق ابتدایی زن بدون این که مردی قبلا او را خواسته باشد، همواره با شکست عشق و شکنجه شخصیت خود زن همراه بوده است؛ این که می گویند پیمان محبت زن سست است، چنین پیمانی را می گویند، نه محبت عکس العملی وی را.

حال جواب منتقدین معلوم می شود که مهر، پول خریدن زن و مالکیت مرد نیست .بعلاوه این هم اساسی ندارد که بعضی فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق ذکر کرده اند. معنی سخن فوق این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) که برای زنان خود مهر قائل می شد، می خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد و نیز چون به حضرت علی علیه السلام هم اطمینان نداشت، برای فاطمه علیها السلام مهر قرار داد و نیز اگر چنین است چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) توصیه می کرد که حتی الامکان مهر زن زیاد نباشد و به زنان توصیه می کرد که آن را به شوهر

ببخشند(۴۳)؟ آیا جز این است که اسلام هدیه زناشویی مرد به نام مهر، و بخشش آن از سوی زن را موجب الفت و استحکام رابطه زناشویی می دانست؟ و نیز چرا قرآن در آیه و آتوا النساء صدقاتهن نحلۀ(۴۴) بجای نحله نفرمود وثیقه؟ گذشته از همه اینها، آنها می پندارند رسم مهر در صدر اسلام هم، مثل امروز بوده که بیشتر جنبه ذمه و نسیه داشته است؛ درحالی که در صدر اسلام معمول این بود که مرد هر چه به عنوان مهر متعهد می شد، نقدا می پرداخت و حتی مهر منحصر به هدیه های نقدی نبود، چنان که گاه مهر کسی را مثلا تعلیم قرآن قرار می دادند.

تا این جا نظر اسلام را راجع به مهر بیان کردیم اکنون نوبت مسأله نفقه است. قبل از ورود به بحث فلسفه نفقه در اسلام، خوب است یادآور شویم که در دنیای غرب تا چندی پیش زن مطلقا از تصرف در اموال خود محجور و ممنوع بود. در قرن نوزدهم تا حدی محجوریت زن شوهردار، و در قرن حاضر محجوریت همه زنها برداشته شد که البته علت آن هم، احساسات انسانی مردان اروپایی برای آزادی و حرص صاحبان کارخانه ها بود که برای کسب سود بیشتر و پرداخت مزد کمتر، قانون استقلال اقتصادی زن را به پارلمان انگشتان بردند .

اما می بینم که اسلام سیزده قرن پیش از اروپا، قانون استقلال اقتصادی هر یک از زن و مرد را تصویب کرد و گفت: للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن(۴۵) با این فرق که اولا انگیزه اسلام در دادن استقلال اقتصادی به زن جنبه های الهی و انسانی و عدالت دوستی بوده، نه اموری، از قبیل مطامع کارخانه داران و سرمایه داران؛ ثانیا اگرچه به زن استقلال اقتصادی داد، اما خانمان براندازی نکرد و زنان را علیه شوهر، و دختران را علیه پدران به تمرد و عصیان وادار نکرد؛ ثالثا غرب که غل و زنجیر کار در خانه را از دست زن باز کرد، وی را گرفتار بندگی در کارخانه و مغازه کرد، اما اسلام که زن را از بندگی مرد در خانه رهانید، باالزام مرد به تأمین بودجه خانواده، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تأمین مخارج خود و خانواده برداشت .(۴۶)

حال ما از آن منتقدان می پرسیم که اولا شما چگونه و از کجای قانون اسلام استنباط کردید که مرد مالك زن است و علت پرداخت نفقه، مملوك بودن زن می باشد؟ این چگونه مالکی است که حق ندارد به مملوکش بگوید: این کاسه آب را به من بده و از طرفی حقی در درآمد وی ندارد و مملوك حتی اگر کاری هم برای مالك بکند، حق مطالبه مزد دارد، اگرچه شیر دادن به بچه خودش باشد؟ !

ثانیا این نکته عجیب است که می گویند: چرا نفقه در عده وفات واجب نیست؛ در حالی که زن در این وقت بیشتر محتاج پول شوهر است؛ گویی ایشان در اروپای صد سال پیش زندگی می کنند که زن حق مالکیت ندارد و بلافاصله بعد از مردن شوهر، وضع زن مختل می شود! وقتی اسلام به زن حق مالکیت داده و زن می تواند به واسطه تأمین شدن از جانب شوهر، همیشه ثروت خود را حفظ کند، چه لزومی دارد پس از بر هم خوردن آشیانه زندگی باز هم نفقه بگیرد؟ نفقه حق زینت بخشیدن به آشیانه مرد است و پس از خرابی آشیانه، دیگر لزومی ندارد.

ثالثا مگر هر نفقه خوری مملوك دیگری است؟ در اسلام سه نوع نفقه وجود دارد: نوع اول نفقه ای که مالك باید صرف مملوك خود کند؟ مثل مخارجی که مالك حیوانات برای آنها صرف می کند. نوع دیگر، نفقه فرزند است به والدین یا بالعکس که ملاکش نه مملوکیت، بلکه حقوق متقابل میان والدین و فرزندان است و شرط آن، ناتوانی شخص واجب النفقه می باشد. نوع سوم، نفقه زن است بر گردن مرد که نه حق مالکیت زن است، و نه به خاطر عاجز بودن وی، بر خلاف دو مورد سابق. در صورت تخلف وظیفه، این نفقه به صورت یك دین قابل مطالبه است؛ یعنی اگر مرد شانه خالی کند، زن حق دارد به صورت یك امر حقوقی اقامه دعوا کند و حق خود را از مرد بگیرد. می بینیم که اسلام به شکل بی سابقه ای جانب زن را در مسائل اقتصادی رعایت کرده است. حال ببینیم ملاك این نوع از نفقه چیست و چرا اسلام هر اجباری را در امور اقتصادی از عهده زن ساقط کرده است.

حقیقت این است که اسلام نخواسته به نفع زن و علیه مرد یا بالعکس قانونی وضع کند. اسلام جانبدار خاص هیچ یک نیست، بلکه اسلام سعادت مرد و زن و فرزندانی را که باید در دامن آنها پرورش یابند و بالاخره سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است. اسلام این قاعده خلقت را که مرد مظهر نیاز و زن مظهر بی نیازی است، در نظر گرفته، می گوید: در وصال و زندگی مشترک، مرد باید خود را به عنوان بهره گیر از وجود زن بشناسد، لذا باید هزینه این کار را هم تحمل کند.

علت دیگر لزوم نفقه زن بر مرد این است که مسؤولیت و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت بر عهده زن گذاشته شده و آنچه از نظر طبیعی بر عهده مرد است، فقط یک عمل لذت بخش آنی می باشد .این زن است که باید بیماری ماهانه، سنگینی دوران بارداری، سختی زایمان، شیردادن کودک و... را تحمل کند. همه اینها توانایی زن را در کسب و کار کاهش می دهد. اگر بنا شود که زن و مرد از لحاظ تأمین بودجه در وضع مشابهی قرار گیرند، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد، لذا می بینیم که در حیوانات هم جنس نر در مدت گرفتاری تولید نسل، در خوراک و آذوقه به جنس ماده کمک می کند.

مسأله مهم دیگر این است که زن و مرد، از لحاظ نیروی کار و فعالیتهای اقتصادی و تولیدی، مشابه آفریده نشده اند و توانایی زن برای تحصیل ثروت کمتر و احتیاج او به ثروت افزونتر از مرد است. میل زن به تجمل، میل به تفنن و تنوع را به همراه می آورد که آن هم مخارج سنگینی دارد که خود زن قادر به تحصیل آن نیست؛ و از سویی بقای جمال و نشاط و غرور زن، مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است و بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد، فرصتی نخواهد یافت که به خودش برسد و مایه سرور و بهجت مرد واقع شود. سر این که مردان حاضرند با جان کندن پول درآورند و دو دستی تقدیم زن کنند همین است. در تقسیم کار زندگی آن که بهتر وارد نبرد زندگی می شود، مرد؛ و آن که بهتر آرامش دهنده روح دیگری است زن است. زن اگر بخواهد با تجمل زندگی کند و به

همسر قانونی خود متکی نباشد، به مردان دیگر متکی خواهد شد. به همین علت مردان هوسران و شکارچی علیه نفقه تبلیغ می کنند. البته فکر الغاء نفقه از طرف مردانی که از تجمل و اسراف زنان به ستوه آمده اند نیز تقویت می شود. در اروپای امروز عده ای طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده اند که از بازگشت به دوره مادر شاهی و طرد کامل پدر از خانواده دم می زنند! در عین حال همینها دولت را دعوت می کنند که جانشین پدر شود و به مادران ناتوان از تشکیل عائله، پول و مساعده دهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقرض نشود! یعنی زن که قبلا نفقه خور – و به قول معترضین، مملوک – مرد بوده است، از این به بعد نفقه خور و مملوک دولت باشد .باید به آنها گفت که الغای نفقه از سوی پدر خانواده نه تنها باعث تضعیف احساسات مادری می شود، بلکه آن را از صورت عاطفی به صورت شغل و کسب و کار در خواهد آورد. در این شرایط همه چیز حاصل می شود بجز سعادت و برخورداری از لذات معنوی مخصوص کانون خانوادگی.

به هر حال خواستیم بگوییم که، حتی طرافداران استقلال کامل زن هم، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی می دانند که به عقیده آنها دولت باید آن را پرداخت کند، حتی می بینیم که در قوانین کارگری جهان و اعلامیه حقوق بشر هم حداقل درآمدی که برای یک مرد قائل می شوند، شامل زندگی خود زن و فرزندش می شود؛ یعنی حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می شناسند، پس نه اسلام و نه اعلامیه حقوق بشر، هیچ یک به زن توهین نکرده اند، بلکه این را مراعات کرده اند که زن از نظر مالی نیازمند به مرد آفریده شده و مرد نقطه اتکاء زن شمرده می شود.(۴۷)

ارث

دنیای قدیم یا به زن اصلا ارث نمی‌داد و یا ارث می داد، اما برای او استقلال و شخصیت حقوقی قائل نمی‌شد و مثل صغیر با او رفتار می کرد. در بعضی قوانین هم تنها به دختر ارث می دادند، نه به فرزندان او، بر خلاف پسر که هم

خودش ارث می برد و هم فرزندانش می توانستند وارث مال پدر بزرگ شوند. بعضی قوانین هم فقط به مورث (ارث دهنده) حق می دادند درباره دخترش وصیت کند، اما دختر از سهم قطعی و قانونی در ارث محروم بود. علت اصلی محرومیت زنان از ارث، جلوگیری از انتقال ثروت خانواده ای به خانواده دیگر بود، زیرا آنها نقش مادر را در تولید فرزند ضعیف دانسته، معتقد بودند که فقط فرزندزادگان پسری یک مرد، جزء خانواده او هستند، اما فرزندزادگان دختری او، متعلق به خانواده شوهر آن دختر خواهند بود. علت دیگر این محرومیت، ضعف قدرت سربازی زن بود که می بینیم عرب جاهلیت وقتی در میان وارثان، مردی وجود داشت، به زن ارث نمی‌داد و می گفت که این مرد است که باید سلاح بردارد و از خود و زن ها دفاع کند، پس ثروت هم باید متعلق به مردان باشد. در اعراب جاهلیت گاهی کسی را پسر خوانده قرار می دادند؛ این پسر خوانده فقط به این دلیل که پسر است، از مزایایی مانند ارث برخوردار بود که حتی دختران نسلی از این مزایا برخوردار نبودند.

اعراب رسم دیگری هم در ارث داشتند، بدین شکل که دو بیگانه با هم پیمان می بستند که در زمان حیات از هم دفاع کنند و هر کس زودتر بمیرد، دیگری مال او را به ارث ببرد. علاوه بر همه اینها، حتی گاه خود زن را نیز جزء سهم الارث به حساب می آوردند که توضیحش در بحث مهر و نفقه گذشت. در ایران ساسانی نیز زن وضع بهتری نداشت و در صورت ازدواج، از پدر خود ارثی نمی‌برد و در بعضی از اقسام زناشویی در ایران ساسانی، به دختران بعضی از همسران یک مرد، ارثی داده نمی‌شد.

اسلام رسوم و عاداتی را که بیان شد منسوخ کرد. تنها چیزی که در قوانین اسلامی مورد اعتراض مدعیان حقوق قرار گرفته است، این است که سهم الارث زن در اسلام نصف سهم الارث مرد می باشد .می گویند که چه لزومی دارد که ما سهم زن را در ارث کمتر از مرد قرار دهیم و آنگاه این کمبود را با مهر و نفقه جبران کنیم؟ در پاسخ می گوییم که اولا :وضع خاص ارثی زن، معلول مهر و نفقه است، نه این که علت آن باشد؛ یعنی زن چون مهر و نفقه دریافت

می کند، ارث کمتری می برد، نه برعکس. ثانیا: در اسلام صرفا جنبه مالی و اقتصادی مطرح نیست و علت این که اسلام سهم الارث زن را نصف مرد قرار داده است، وضعیت خاصی است که زن از لحاظ برخی قوانین جزایی دارد.

قبلا در بحث مهر و نفقه گفتیم که با توجه به احتیاجات و گرفتاریهای زیاد زن از لحاظ تولید مثل و...، و قدرت کمتر وی در تولید و تحصیل ثروت، و استهلاک بیشتر ثروت توسط او، بعلاوه برخی ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و این که مرد باید همواره به صورت خرج کننده برای زن باشد، و نیز ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام رابطه خانوادگی می شود، اسلام مهر و نفقه را لازم دانسته است. این امور ضروری، به طور غیر مستقیم سبب شده که بر بودجه مرد، تحمیلی وارد شود که به خاطر جبران آن، اسلام دستور داده که مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد. چنین ایرادی را ابن ابی العو جاء نیز در زمان امام صادق علیه السلام به اسلام می گیرد و حضرت می فرماید: علتش این است که اسلام، سربازی را از عده زن برداشته، مهر و نفقه او را بر مرد لازم شمرده، و در بعضی جنایات غیر عمدی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند، زن را از شرکت با دیگران و پرداخت دیه معاف کرده است، لذا سهم زن در ارث از مرد کمتر شده است.(۴۸)

حق طلاق

خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن هیچ عصری، مانند عصر ما را به این شدت مورد تهاجم قرار نداده است. با وجود تلاشهای زیاد برای مبارزه و جلوگیری از این بیماری باز مشاهده می شود که هر چه قانونگذاران، حقوقدانان، روانشناسان و... بیشتر در تحکیم ازدواجها سعی می کنند، همچنان تعداد طلاقها بالا می رود. در گذشته با این که کمتر درباره طلاق و عوارض سوء و راههای جلوگیری آن فکر می کردند، کمتر طلاق صورت

می گرفت. مسلما تفاوت دیروز و امروز در این است که امروزه زندگی اجتماعی شکلی پیدا کرده که موجبات جدایی پیوندها خانوادگی بیشتر شده است .

خود روزنامه نگاران غربی به این مطلب اعتراف نموده اند که علت طلاقهای فراوان، ناسازگاری زن و شوهر نیست، بلکه علت اصلی، بی میلی آنها به مقید بودن به محدودیت در خانواده، و هوس درک لذت بیشتر و کامجوییهای دیگر است، خوشی و لذت طلبی جای اعتقاد به حفظ کانون خانوادگی را گرفته است و این امر نیز ناشی از بی بند و باری شدید در جامعه غربی می باشد. رستورانها، سینماها، مجلات، کتابها و... ابزارهایی هستند که با در معرض نمایش نهادن زنان برهنه، هر چه بیشتر به مسائل جنسی و در نتیجه سست شدن پایه های نظام خانواده دامن می زنند و طلاق هم یکی از عوارض سوء بی بند و باری اخلاقی می باشد، پس اگر زن غربی سر به هوا شده و کامجویی را بر وفاداری به شوهر ترجیح می دهد، زیاد مقصر نیست، این محیط اجتماعی است که چنین تیشه به ریشه کانون خانوادگی زده است.(۴۹)

چند فرضیه در مورد طلاق

در این جا باید بررسی کنیم که از جنبه نظری، آیا طلاق خوب است یا بد؟ و آیا باید راهش به طور کلی باز باشد؟ یا تنها برای مرد، یا تنها برای زن، یا برای هر دو مجاز شمرده شود؟ و در صورت اخیر به چه شکل؟ آیا شبیه هم یا دو راه جداگانه؟ مجموعا پنج فرضیه در مورد طلاق اظهار شده است:

۱. آزادی طلاق و برداشتن همه قیود قانونی و اخلاقی:

کسانی که به ازدواج تنها از نظر کامجویی جنسی فکر می کنند و ارزش اجتماعی کانون خانواده و مسرت و صفا و صمیمیت و سعادتی را که تنها در اثر ادامه پیوند زناشویی و یکی شدن این دو روح پیدا می شود نادیده گرفته اند، این فرضیه را تأیید می کنند .ناشیانه بودن این فرضیه بقدری واضح است که نیازی به تفصیل بیشتر و رد آن نمی‌بینیم.

۲. تقدس ازدواج و جلوگیری از طلاق به طور کلی:

این همان نظریه کلیسای کاتولیک است که اگرچه طرفدارانش در جهان روبه کاهش می باشند، اما کلیسا به هیچ قیمتی حاضر به دست برداشتن از آن نیست. امروزه فقط در ایتالیا و اسپانیای کاتولیک به این قانون عمل می شود و نتیجه اش این شده که ازدواج در ایتالیا معادل با بندگی زن است و به واسطه عدم وجود طلاق، عملا بسیاری از مردم به صورت نامشروع روابط جنسی برقرار می کنند و بسیاری از افراد هم برای رهایی از این معضل، تابعیت کشور ایتالیا را ترک کرده اند! ما تقدس ازدواج و لزوم استحکام و خلل ناپذیر بودن آن را قبول داریم، اما به شرطی که یک پیوند واقعی میان زوجین باقی باشد. آن جا که سازش زن و شوهر امکان ندارد، نمی‌شود به زور قانون آنها را به هم چسباند و نام آن را پیوند زناشویی گذاشت، لذا شکست نظریه کلیسا قطعی است.

۳. ازدواج فقط از طرف مرد قابل انحلال باشد:

این نظر دنیای قدیم است که عده ای از مغرضین آن را به اسلام هم نسبت می دهند؛ در حالی که اسلام کاملا مبرای از این تهمت است که بعدا توضیح خواهیم داد. چون امروزه این نظریه طرفداری ندارد، نیازی به بحث و نقد آن نمی‌بینیم.

٤. تقدس ازدواج، در عین باز بودن راه طلاق برای زوجین:

مدعیان تشابه حقوق زن و مرد، طرفدار این فرضیه اند و می گویند که باید همان شروط و قیودی که برای زن هست برای مرد، و همان راههای خروجی عینا برای زن هم باشد و الا ظلم و تبعیض است، ما این نظریه را مفصلا بحث و معایب آن را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

۵. تفاوت راه خروج مرد و زن:

ازدواج، مقدس و کانون خانوادگی، محترم و طلاق منفور و مبغوض است و اجتماع موظف است که علل وقوع طلاق را از بین ببرد؛ در عین حال قانون نباید راه طلاق را برای ازدواجهای ناموفق ببندد، باید راه طلاق هم برای مرد و هم برای زن باز باشد، اما راه خروجی مرد غیر از راه خروجی زن است. این نظریه اسلام است که کشورهای اسلامی به طور ناقص از آن پیروی می کنند.(۵۰)

تا این جا معلوم شد که طلاق یک مشکل بزرگ جهانی است؛ آنان که طلاق را مطلقا ممنوع کرده اند از فقدان راه رهایی از ازدواجهای ناموفق می نالند و آنان که این راه را کاملا و یکسان برای زن و مرد باز کرده اند، از زیادی طلاقها و عدم استقرار خانواده ها و عوارض نامطلوبش شکایت دارند و آنان که حق طلاق را تنها به مرد داده اند، با دو مشکل مواجه هستند: یکی طلاقهای ناجوانمردانه بعضی مردان که ناگهان هوس زن جدید می کنند، و دیگری از ناحیه امتناعهای ناجوانمردانه بعضی مردان که برای زجر دادن زن خود و محروم کردنش از زندگی زناشویی دیگر، از طلاق خودداری می کنند. چون عده اخیر به نام اسلام این کارها را می کنند، این شبهه برای ناآشنایان به تعلیمات اسلامی پیدا شده که آیا اسلام واقعا چنین ظلمی را مسکوت گذاشته و از کنار آن بی تفاوت می گذرد؟!

در این جا ما نخست درباره طلاقهای ناجوانمردانه بحث می کنیم. قبلا یادآور می شویم که اسلام با طلاق سخت مخالف است و می خواهد تا حد امکان طلاقی صورت نگیرد .اسلام مردانی را که مرتب زن می گیرند و طلاق می دهند دشمن خدا می داند .پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: هیچ حلالی، مانند طلاق مبغوض و منفور خدا

نیست(۵۱. در سیره پیشوایان دین هم مشاهده می شود که تا حد امکان از طلاق پرهیز داشته اند(۵۲). در این جا چند سوال مهم پیش می آید که اگر طلاق این قدر مبغوض و منفور خداست، چرا اسلام آن را تحریم نکرد؟ یا حداقل چرا آن را مشروط نکرد به موارد و شرایط خاص؟ دیگر این که اصلا طلاق، حلال مبغوض است یعنی چه؟ اگر حلال است، چرا مبغوض و اگر مبغوض است، چرا حلال؟ چرا اسلام از طرفی به مرد طلاق دهنده خشم آلود می نگرد و از طرفی مانعی جلوی وی قرار نمی‌دهد؟ و...

راز مطلب در این است که زوجیت و زندگانی زناشویی یک رابطه طبیعی است نه قراردادی، و قوانین خاصی در طبیعت برای آن وضع شده است، لذا با تمام پیمانهای دیگر اجتماعی، از قبیل خرید و فروش و اجاره و صلح و... فرق دارد. نکته مهم این است که اگرچه تنها قانون طبیعی در اجتماعات مدنی، دو قانون آزادی و مساوات است و تمام مقررات اجتماعی باید بر اساس این دو قانون تنظیم شود، اما برای پیمان ازدواج در طبیعت، قوانین دیگری هم هست و همان طور که در آغاز مسأله ازدواج (خواستگاری و مهر) و بعد از آن (نفقه و تقسیم کار زوجین) باید آن قوانین رعایت شود .ازدواج، وحدت و اتصال است و طلاق، جدایی و انفصال. وقتی طبیعت، قانون اتصال زن و مرد را چنین وضع کرده که از یک طرف اقدام برای تصاحب و از طرف دیگر عقب نشینی برای دلبری باشد؛ وقتی طبیعت احساسات مرد را بر تصاحب شخص زن، و احساسات زن را در تصاحب قلب مرد قرار داده؛ وقتی که خانواده را بر اساس مرکزیت جنس ظریفتر و گردش جنس خشن تر به گرد او، و پایه ازدواج را بر محبت و همدلی نه رفاقت و همکاری گذاشته؛ خواه ناخواه جدایی و متلاشی شدن این منظومه نیز تابع همان مقررات باید باشد. پیمانی که اساسش همدلی است نه همکاری، قابل اجبار نمی‌باشد و نمی‌توان دو نفر را واداشت که برای هم فداکاری کنند! و گفتیم که مرد عاشق است و زن معشوق و محبوب، پس اگر به عللی زن از این مقام خود سقوط کرد و محبت مرد به او از بین رفت، ازدواج از نظر طبیعی مرده است و دیگر نمی‌توان آن را به زور قانون حفظ کرد. توصیه های اسلام بر این که

زن، خود را برای شوهر بیاراید و رغبتهای روحی و جنسی او را اشباع کند و این توصیه به مرد که به زن خود علنا اظهار عشق و محبت نماید و نیز تدابیر اسلامی مبنی بر محدود کردن التذاذات جنسی در محیط خانواده، همه برای این است که اجتماع خانوادگی از خطر انحلال و از هم پاشیدگی مصون بماند؛ زیرا اگر زن رغبتهای جنسی مرد را اشباع کرد و مرد هم نیاز زن به محبت را، دیگر هیچ یک به شخص دیگری پناهنده نمی‌شوند.

این جا پرسش دیگری پیش می آید که اگر این شعله محبت از ناحیه زن خاموش شود چطور؟ آیا حیات خانوادگی باز هم از بین می رود؟ اگر با سلب علاقه زن نیز حیات خانوادگی نابود می شود، پس باید به زن هم حق طلاق بدهیم. جواب این که اگر چه حیات خانواده وابسته به علاقه طرفین است؛ اما روانشناسی زن و مرد در این جهت فرق می کند. طبیعت، کلید محبت طرفین را به دست مرد داده و نقش زن همان است که علاقه اش به صورت عکس العمل علاقه مرد به او باشد، پس بی علاقگی مرد، زن را نیز دلسرد می کند، اما بی علاقگی اگر از جانب زن شروع شود، ازدواج به صورت نیمه جان در می آید که اگر مرد عاقل و وفادار باشد، می تواند با ابراز محبت، علاقه زن را بازگرداند؛ این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب خود را با زور قانون نگه دارد تا تدریجا دل وی را به دست آورد، اما برای زن اهانت است که برای حفظ حامی و دلباخته خود، متوسل به اجبار قانون شود.

اشتباه غربیان و مقلدین آنها در اینجاست که از طرفی موجبات هوسرانی و بی علاقگی مردان را به همسرانشان فراهم کرده اند و از طرفی می خواهند با زور قانون آنها را به هم متصل کنند. آنچه دنیای غرب در حال حاضر خود را فریفته آن نشان می دهد، تساوی زن و مرد است؛ در حالی که در مسائل خانوادگی چیزی بالاتر از تساوی وجود دارد. جامعه غربی بجای درمان دردهای بی پایان اجتماع و اصلاح نقاط ضعف مردان و زنان و استوار کردن بنیان خانواده ها، روز به روز کانون خانواده را متزلزل می کند و خوشحال است که به سوی تساوی پیش می رود !(۵۳)

بنابر آنچه گفتیم معلوم شد که اسلام با طلاق دشمن است، اما راه آن را مسدود نمی‌کند. اسلام کوشش کرده که طلاقهای ناجوانمردانه را از میان برود و در این راه با عوامل بی وفایی و هوسبازی مبارزه می کند، اما حاضر نیست زن را به زور به مرد ناجوانمرد و بی وفا بچسباند، لذا می بینیم طلاقهایی که به خاطر بوالهوسی مردان در میان ما صورت می گیرد، بسیار کمتر از آن است که در غرب رخ می دهد. اسلام بین صلح سیاسی که فقط عدم تجاوز به حقوق یکدیگر است، با صلح خانوادگی فرق می گذارد، زیرا در دومی باید اتحاد و آمیخته شدن روحها تحقق یابد و این با زور قانون امکان ندارد. در این جا ذکر دو مطلب لازم است .

اول این که با توجه به سخنان سابق، شاید بعضی چنین نتیجه گیری کنند که نباید برای طلاق مرد هیچ مانعی پدید آورد و به محض تصمیم به طلاق باید راه را مطلقا برایش باز گذاشت. خیر، آنچه ما گفتیم عدم استفاده از زور بود، اما اسلام از هر چیزی که مرد را از طلاق منصرف کند استقبال می کند و حتی برای طلاق شرایطی قرار داده که موجب تأخیر و غالبا موجب انصراف مرد از طلاق می شود. اسلام علاوه بر توصیه به مجریان صیغه و شهود برای منصرف کردن مرد، حضور دو شاهد عادل را لازم می داند، که این دو نفر به واسطه خاصیت عدالت و تقوای خود، منتهای سعی و کوشش را برای ایجاد صلح و صفا میان زن و شوهر بکار می گیرند(۵۴)؛ در حالی که می بینیم اسلام برای ازدواج که آغاز پیمان است، این شرط را قرار نداده تا عملا موجبات تأخیر فراهم نشود. از سوی دیگر اسلام عادت ماهانه زن را مانع وقوع عقد ازدواج نمی‌داند، درحالی که عملا مانع آمیزش زناشویی مرد و زن است، اما آن را مانع طلاق قرار داده؛ در حالی که عملا به طلاق ربطی ندارد و قاعدتا باید بالعکس می شد، اما این جا نیز اسلام چون طرفدار وصل و مخالف فصل و جدایی است، این چنین رفتار کرده، چنان که گاه سه ماه تربص و انتظار لازم است تا اجازه صیغه طلاق داده شود. علاوه بر اینها آن جا که کراهت از طرف مرد باشد و طلاق به صورت رجعی صورت گیرد، مدتی را به نام عده برای مرد مهلت قرار داده که می تواند در آن مدت رجوع کند. مورد چهارم این که هزینه

ازدواج و هزینه عده و نگهداری و نیز مسؤولیت سرپرستی کودکان بی مادر را بر عهده مرد قرار داده است که یک مانع عملی برای مرد است و دورنمای وحشتناکی از طلاق برای او می سازد. گذشته از همه اینها اسلام آن جا که بیم انحلال کانون خانوادگی می رود، لازم دانسته که یک دادگاه خانوادگی تشکیل شود و داورانی منتهای کوشش خود را برای اصلاح و حل اختلاف بکار می گیرد و کسی که به عنوان داور انتخاب می شود باید مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و شایسته برای داوری عادلانه و اصلاح بوده، حتی الامکان از خاندان زوجین باشد، زیرا نزدیکان هم از واقعیات جاری میان آنها باخبرند و هم علاقه آنها به اصلاح، به واسطه خویشاوندی، از بیگانه بیشتر است و هم زوجین اسرار دل خود را در حضور خویشاوند بهتر از بیگانه آشکار می کنند. محققین از فقها این دادگاه خانوادگی را واجب می شمارند و حتی شهید ثانی معتقد است که داورها می توانند شروطی را به منظور انصراف مرد به او تحمیل کنند. محاکم نیز به عنوان نمایندگی از اجتماع می توانند تا وقتی که دادگاه خانوادگی عدم موفقیت خود را در اصلاح و سازش به اطلاع نرسانده اند، متصدیان دفاتر طلاق را از اقدام به طلاق منع نمایند. به هر حال هر اقدامی که سبب تأخیر اقدام زوج در طلاق شود از نظر اسلام مطلوب است، زیرا شاید در این مدت ناراحتیهایی که موجب تصمیم به طلاق شده از میان برود و زن و مرد به زندگی عادی خود برگردند.

مطلب دوم این است که طلاقهای ناجوانمردانه و از روی هوا و هوس مرد، علاوه بر انحلال کانون مقدس خانواده، اشکالات خاصی هم برای زن پدید می آورد؛ یعنی علاوه بر مسأله بی وفایی مرد نسبت به صداقتهای زن، هدر رفتن رنج و زحمتهای وی در دوران سلامت و جوانی و مسأله آواره شدن زن مطرح است.

باید توجه داشت که این مشکل دو علت دارد و علت اصلی آن، جهل به مقررات اسلامی می باشد، زیرا عده ای گمان می کنند کاری که زن در خانه مرد می کند، به مرد تعلق دارد و حتی مرد حق دارد به زن فرمان دهد و زن باید، مثل یک برده اطاعت کند، در صورتی که مکرر گفته ایم که زن از نظر کار و فعالیت کاملا آزاد است و استقلال اقتصادی

دارد. بعلاوه چون هزینه زندگی او و فرزندان بر عهده مرد گذاشته شده، فرصت کافی دارد که از نظر ثروت و امکانات یک زندگی آبرومندانه، خود را مستغنی نماید، به طوری که طلاق و جدایی از این نظر برای او نگرانی به وجود نیاورد. این نگرانیها غالبا ناشی از بی خبری نسبت به مقررات است.

علت دیگر این مشکلات سوء استفاده مردان از حسن نیت و وفاداری زن است. برخی زنان نه به خاطر بی خبری از قانون اسلام، بلکه به خاطر اعتماد به شوهرشان در خانه فداکاری می کنند و به فکر استفاده از فرصتی که اسلام به آنها داده نمی‌افتند و زمانی چشم باز می کنند که عمر خود را صرف فداکاری برای یک عنصر بی وفا کرده و فرصتهایی را هم که اسلام در اختیار آنها گذاشته از کف داده اند. آنها باید توجه داشته باشند که اگر بناست زن از این حق شرعی خود در اندوختن مال و ثروت صرف نظر کند و نیروی کار خود را به مرد هدیه نماید، مرد هم در عوض باید حکم و اذا حییتم بتحیهٔ فحیوا باحسن منها اوردوها(۵۵) باید همان قدر یا بیشتر به عنوان هدیه، نثار زن کند و این امر در میان مردان باوفا همیشه معمول بوده که در عوض خدمات صادقانه زن، اشیاء گرانبهایی، مانند خانه خود را به زن هدیه کرده اند، پس مشکل بی آشیانه شدن زن با تغییر قانون طلاق درست نمی‌شود، بلکه مربوط به استقلال اقتصادی زن است که اسلام آن را حل کرده است.(۵۶)

حال ببینیم آیا اسلام راه حلی برای امتناعهای ناجوانمردانه و ستمگرانه بعضی از مردان قرار داده است یا نه؟ طلاق حق طبیعی مرد است، اما به شرط این که روابط وی با زن جریان طبیعی خود را طی کند؛ یعنی از او بخوبی نگهداری نماید، با او حسن معاشرت داشته باشد و حقوقش را ادا کند، و اگر قصد زندگی با او ندارد، بخوشی او را طلاق دهد و حقوق واجب او را بعلاوه مبلغی به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد: و متعوهن علی الموسع قدرهٔ و علی المقتر قدرهٔ(۵۷) اما اگر مردی نه سر زندگی و حسن معاشرت دارد، نه زن را طلاق می دهد و او را آزاد می گذارد که دنبال کار خود برود، اینجا چه باید کرد؟ بعضی می گویند که از نظر اسلام این کار چاره پذیر نیست؛ زن باید بسوزد و

بسازد تا شمع حیاتش خاموش شود !اما اسلام که همواره دم از عدل می زند، چگونه ممکن است برای چنین ظلم فاحشی چاره اندیشی نکرده باش؟!

به نظر ما طلاق هم، مثل زایمان است که باید طبیعی صورت گیرد، اما آن جا هم که به حال طبیعی امکان نداشته باشد، باید از جراح کمک گرفت و جراح این کار، حاکمان و قاضیان شرعی واجد شرایط می باشند .این گونه بن بست ها منحصر به مسائل ازدواج و طلاق نیست و در موارد دیگر، از قبیل مسائل مالی نیز پیش می آید؛ مثلا دو نفر از راه ارث یا راه دیگری مالک یا کالای غیر قابل تقسیم، مانند یک اتومبیل یا یک تابلو نقاشی می شوند و نه حاضرند مشترکا از آن استفاده کنند و نه هیچ یک حاضر است سهم خود را به دیگری بفروشد و به هر حال هیچ توافق دیگری در میان آنها صورت نمی گیرد، حتی گاهی کار لجاجت به آن جا کشیده می شود که حاضرند آن مال را نصف کنند که مسلما چنین چیزی با نصف شدن از ارزش می افتد. در موارد فوق به خاطر جلوگیری از بی استفاده ماندن یا تضییع مال، حاکم شرعی اجازه دارد که علی رغم لجاجت صاحبان حقوق، ترتیب صحیحی دهد و مثلا مال مورد نظر اجاره داده شود و مال الاجاره میان آنها تقسیم شود یا آن مال فروخته شود و قیمتش بین آنها قسمت گردد.

اکنون به مسأله طلاق بر می گردیم، این جا هم اگر مرد از تعهدات خود نسبت به زن شانه خالی کند و از طلاق نیز خودداری نماید، حاکم شرع حق دخالت دارد و می تواند علیرغم نظر مرد، زن را طلاق دهد. قرآن کریم می فرماید: الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان(۵۸) بنابر دستور قرآن کریم، مرد در زندگی خانوادگی باید یکی از این دو راه را انتخاب کند؛ یا تمام وظایف را بخوبی و شایستگی انجام دهد (امساک بمعروف) یا واسطه زوجیت را قطع کند و زن را طلاق دهد (تسریح باحسان)، شق سوم که زن را طلاق ندهد و بخوبی از او نگهداری نکند نفی شده است: ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا(۵۹)

بعضی از فقها پنداشته اند این آیات فقط مخصوص مردانی است که می خواهند در عده رجوع کنند. اگرچه این آیه در بحث عده و رجوع وارد شده، اما سیاق آیات و همچنین احادیث دیگر ثابت می کند که این حکم، یک اصل کلی است. از مجموع آیات و روایات بخوبی و به صورت قاطع می توان فهمید که اسلام هرگز به مرد زورگو اجازه نمی‌دهد که از حق طلاق سوء استفاده کند و زن را به عنوان یک فرد محبوس نگهداری نماید.

ولی از آنچه گفته شد نباید چنین استفاده شود که هر کسی که نام قاضی بر خود گذاشته، حق مداخله در این گونه مسائل دارد .قاضی از نظر اسلام شرایط سخت و سنگینی دارد. طلاق قضایی با دخالت حاکم یا قاضی از نظر اسلام بسیار بندرت صورت می گیرد. اسلام به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که طلاق به آن صورتی که در آمریکا و اروپا وجود دارد درآید که مثلا زن با کوچکترین شکایت از شوهرش تقاضای طلاق کند و دادگاه هم به نفع او حکم دهد.

به هر حال معلوم شد که اسلام در میان نظریات مختلفی که ذکر شد، آن نظر پنجم را تایید می کند که راه طلاق هم برای مرد باز است و هم برای زن، منتهی راه خروج این دو با هم متفاوت است .

در پایان خوب است اشاره کنیم که همه سخنان ما درباره این بود که طلاق به صورت یک حق طبیعی از مختصات مرد است. اما زنانی که از بعضی جهات نسبت به شوهر آینده شان نگرانی داشته باشند، به صورت شرط ضمن العقد هنگام ازدواج می توانند برای خود حق طلاق را محفوظ نگه دارند و در مواقع ضروری از آن استفاده نمایند، پس اگر چه از نظر اسلام حق طلاق به صورت یک حق طبیعی برای زن وجود ندارد، اما می تواند به صورت یک حق قراردادی و تفویضی وجود داشته باشد.(۶۰)

تعدد زوجات

تک همسری، طبیعی ترین شکل زناشویی است که در آن هر یک از زن و شوهر، احساسات و عواطف و منافع جنسی دیگری را فقط از آن خود می دانند. نقطه مقابل تک همسری، چند همسری یا زوجیت اشتراکی است که به چند شکل قابل فرض است:

کمونیسم جنسی:

حالتی که اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد؛ نه مرد به زن معینی اختصاص داشته باشد و نه زن به مردی معین. این حالت برابر است با نفی زندگی خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ماقبل تاریخ، دورانی را که شاهد فقدان زندگی خانوادگی و حاکمیت کمونیسم جنسی باشیم، نشان نمی‌دهد. از کتاب جمهوریت افلاطون بر می آید که وی برای طبقه حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم چنین روابطی را پیشنهاد می کند که البته در اواخر عمر از این عقیده عدول کرد. برخی راهبران کمونیسم قرن ۱۹نیز چنین پیشنهاد کردند، اما در اثر تجارب تلخ و فراوان در سال ۱۹۳۸ از طرف برخی کشورهای نیرومند کمونیستی، قانون تک همسری، به عنوان یگانه قانون رسمی به رسمیت شناخته شد.

چند شوهری:

حالتی است که یک زن در آن واحد بیش از یک شوهر داشته باشد. ویل دورانت می گوید: این کیفیت در بعضی قبائل مشاهده شده است. در جاهلیت عرب هم چند نوع زناشویی وجود داشته که می توان آنها را مصداق چند شوهری دانست؛ مثلا یک نوع آن بدین شکل بود که مردی در خلال ایام زناشویی با زنی، وسیله زناشویی او را با مرد دیگری

برای مدتی محدود فراهم می کرد تا از برای خود نسل بهتری به وجود آورد! نوع دیگر زناشویی این بود که گروهی کمتر از ده نفر با یک زن رابطه برقرار می کردند تا زن آبستن می شد و او هر که را خود مایل بود به عنوان پدر فرزندش انتخاب می نمود. در نوع سوم، زن، عنوان روسپی گری داشت و هر مردی می توانست با او رابطه داشته باشد و اگر وی فرزندی می آورد، تمام مردانی را که با وی رابطه داشتند جمع می کرد و آنگاه قیافه شناس و کاهن از روی مشخصات قیافه رأی می داد که این فرزند از آن کیست، و مرد می بایست وی را به عنوان فرزند قانونی خود بپذیرد. سه نوع اخیر به وسیله اسلام نسخ شد. بنا به نقل منتسکیو قبیله ای بنام نائیر وجود دارد که مردانش فقط یک زن می توانند بگیرند، اما زنانش می توانند شوهرهای متعدد داشته باشند علت این امر بی علاقه کردن مردان به خانواده جهت پرداختن به حرفه اصلی آنها؛ یعنی جنگ و نبرد ذکر شده است.

تعدد زوجات یا چند زنی:

این شکل بر خلاف دو مورد قبل گسترش زیادی داشته و گذشته از عرب جاهلی در میان قوم یهود، ایران ساسانی و بعضی از امپراطوران روم نیز جایز شمرده شده است. اسلام چند زنی را بر خلاف چند شوهری و کمونیسم جنسی کاملا نسخ و لغو نکرد، بلکه آن را مقید ساخت؛ یعنی از طرفی نامحدودی آن را از بین برد و برای آن حداکثری قائل شد، و از طرف دیگر شرایطی برایش گذاشت که به هر کس اجازه انتخاب همسران متعدد نداد. یکی از تبلیغهایی که در قرون وسطی بر ضد اسلام می شد این بود که پیامبر اسلام اول بار تعدد زوجات را اختراع کرده و همین امر باعث پیشرفت سریع اسلام در اقوام گوناگون و نیز علت انحطاط مشرق زمین می باشد! البته ویل دورانت خطا بودن این نظریه را با شواهد کامل تاریخی نشان داده است .برای مثال در ایران ساسانی می بینیم که تعدد زنانی که یک مرد می توانست داشته باشد به نسبت استطاعت او و توانایی مالی او بوده و هیچ محدودیتی نداشته است؛ یا در میان اعراب

جاهلیت هم تعدد زوجات حد و حصری نداشته که بعضی اعراب با اسلام آوردن مجبور شده اند غیر از چهار زن بقیه را رها کنند.(۶۱)

بررسی عوامل تعدد زوجات

اکنون باید ببینیم علل تاریخی و اجتماعی تعدد زوجات چیست و قبل از آن باید تحلیلی بکنیم از این که چرا چند شوهری و کمونیسم جنسی شکست خورد. مهمترین علل شکست چند شوهری و کمونیسم جنسی این است که اولا با روحیه انحصارطلبی مرد ناسازگار است. ثانیا بشر می خواهد توالد و تناسل کند و رابطه اش با نسل آینده و گذشته اش مشخص و اطمینان بخش باشد. علاقه انسان به فرزند خود طبیعی و غریزی است، اما چند شوهری یک زن، با شناخت و اطمینان پدر نسبت به فرزند آینده منافات دارد، و کمونیسم جنسی با اطمینان زوجین به فرزندانشان مخالف است.

ثالثا بیش از یک شوهر داشتن، هم با طبیعت زن منافی است هم با منافعش؛ داشتن چند زن برای یک مرد که فقط به دنبال جنبه های مادی و جنسی زن است اشکالی ندارد، اما داشتن چند شوهر، با طبیعت زن که به دنبال رابطه معنوی با شوهر خود هم می باشد، ناسازگار است. قبلا گفتیم که نیاز زن به مرد فقط یک نیاز جنسی نیست ،بلکه او می خواهد قلب مرد را در اختیار بگیرد تا مرد، هم حامی او باشد، هم برایش فداکاری کند و زحمت بکشد؛ در حالی که در چند شوهری و کمونیسم جنسی، یک زن هرگز نمی‌تواند حمایت و عواطف خالصانه یک مرد را به خود جذب نماید و علاوه بر این پولی هم که مرد به زن روسپی می دهد و نیز پولی که زن از راه کار کردن به دست می آورد، نه برای احتیاجات وسیع مالی زن وافی است و نه ارزش آن پولی را دارد که مرد به خاطر علاقه و عشق به زن می پرداخته است.

حال بعد از تحلیل علل شکست چند شوهری و کمونیسم جنسی، به بررسی عوامل مختلف که برای وقوع تعدد زوجات مطرح شده می پردازیم:

۱. عامل زور:

عده ای مدعی اند علت تعدد زوجات زورگویی و تسلط مرد و بردگی زن بوده، و لذا امروز که دوران زورگویی مرد به پایان رسیده، این امتیاز هم باید جای خود را به حقوق متساوی و متقابل زن و مرد دهد و اگر تعدد زوجات برای مرد رواست، تعدد شوهر هم برای زن باید جایز شود .

ما منکر عامل زور و قدرت در تاریخ بشری و سوء استفاده های مردان در این زمینه علیه زن نیستیم، اما مختص کردن عاملها را به عامل زورگویی مرد، خصوصا در توجیه روابط خانوادگی زن و مرد نوعی کوته فکری می دانیم. اگر چنین است الزاما باید قبول کنیم که آن جاها که استثنائا چند شوهری معمول شده (مثل عرب جاهلی یا قبیله نائیر) زن فرصت و قدرتی علیه مرد به دست آورده و توانسته آن را به نفع خود بر مردم تحمیل کند؛ در حالی که می دانیم دوران جاهلیت دوران سیاهی برای زنها بوده است و در قبیله نائیر هم عامل چند شوهری، سربازی مردان بوده نه قدرت یافتن زنان؛ علاوه بر اینها در میان ملل غربی در قرون وسطی و بعد از آن که پدر سالاری و زورگویی مرد در حد اعلا وجود داشته و حتی تا نیم قرن پیش زن غربی در اموال خود نیازمند سرپرستی شوهر بود، چرا در این موقعیت، زورگویی مرد باعث رواج تعدد زوجات در غرب نشده؟! پس این عامل نمی‌تواند عامل اساسی باشد.

۲. عوامل اقتصادی:

بعضی گفته اند که در دوران قدیم بر خلاف امروز، داشتن زن و فرزند زیاد؛ از لحاظ اقتصادی به نفع مرد بوده است. مرد از زنان و فرزندان خود، مانند بردگان کار می کشیده و احیانا فرزندان خود را می فروخته است و منشأ اصلی بردگی نیز همین بوده، نه اسارت در جنگ.

بدیهی است که فروختن فرزند یکی از وحشیانه ترین و ظالمانه ترین کارهای بشری است و تعدد زوجاتی که به خاطر این هدف وحشیانه باشد، مانند خود آن عمل نامشروع است. علاوه بر این بالفرض که ملل ابتدایی این طور بوده اند، اما تا آن جا که منابع تاریخی نشان می دهد، در دنیای قدیم رسم تعدد زوجات در میان طبقاتی معمول بوده که با احترام و تشخص زندگی می کردند (مثل امیران و بازرگانان و سرداران و...) و چنان که می دانیم این طبقات از وجود زنان فرزندان زیاد خود، بهره اقتصادی نمی‌برده‌اند.

۳. عوامل جغرافیایی:

منتسکیو و گوستاولوبون اصرار زیادی دارند که علل جغرافیایی را در این زمینه دخالت دهند. منتسکیو می گوید: در کشورهایی که دارای آب و هوای گرم هستند زنها در سنین هشت - نه سالگی بالغ می شوند و بلافاصله بعد از شوهر کردن بارور می گردند و اغلب در سنین بیست سالگی پیر می گردند، اما در مناطق معتدل، زیبایی زنها بیشتر باقی می ماند دیرتر بالغ میشوند و تقریبا زن و شوهر در یک سن پیر می شوند، لذا مساواتی بین زن و مرد برقرار شده، مردها بیش از یک زن نمی‌گیرند .گوستاولوبون علاوه بر تأثیر آب و هوا در بلوغ و پیری زودرس، معتقد است که اصل طبیعت و ساختمان جسمی زنان مشرق و لزوم حضانت طفل و امراض و... آنها را مجبور کرده که گاه و بیگاه از شوهر کناره گیری کنند و چون آب و هوای مشرق و خصلتهای قومی شرقیان طوری است که برای مرد تحمل این کناره جویی موقت غالبا غیر ممکن می باشد، لذا تعدد زوجات لزوم پیدا کرده است .

باید گفت که این توجیهات به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا اولا این رسم در مشرق، منحصر به مناطق گرمسیر نیست و در ایران هم که آب و هوای معتدل دارد تعدد زوجات، حتی قبل از اسلام شایع بوده است، و این که منتسکیو می گوید که در مناطق گرمسیر زنان در بیست سالگی پیر می شوند، گزافه ای بیش نیست. ثانیا اگر زود پیر شدن و غلیان نیروی جنسی مرد موجب اصلی این کار بوده، چرا مردم مشرق زمین راه غربیان را پیش نگرفتند و به جای تعدد زوجات، طبیعت خود را با فساد و فحشا اقناع نکردند؟ (با توجه به این که خود گوستاولوبون هم معتقد است که تعدد زوجات در مشرق به شکل قانونی و با تعهدات مرد نسبت به زن می باشد، اما در غرب به شکل غیر قانونی در معشوقه بازی، و بدون قبول تعهد نسبت به زن و فرزندان رواج دارد (.

ویل دورانت نیز در بحث مفصلی تحت عنوان سستی اخلاق می گوید: در ایتالیا فرزند حرامزاده نداشتن امتیازی به شمار می رفت، اما داشتن آن ننگ بزرگی نبود و حرامزادگی از قدر کسی نمی‌کاست...! در قرن پانزدهم در جمعیت نود هزار نفری رم، ۶۸۰۰ زن به طور رسمی و غیر مخفی به کار روسپی گری اشتغال داشتند و مردان که از تمام تسهیلات فحشاء برخوردار بودند، فقط در صورتی مجذوب ازدواج می شدند که زن برایشان جهاز قابل توجهی می آورد و... زنای محصنه رایج بود و بسیاری از زنان، شوهران خود را به داشتن معشوقه ای ذیحق می دانستند و... با توجه به این باید به کسانی که مشرق زمین را به خاطر تعدد زوجات و یا حرامسرا داری مورد انتقاد قرار می دهند و آن را مایه سرافکندگی مشرق زمین می شمارند، گفت که آنچه در مشرق زمین وجود داشته، با همه معایب و جنبه های ننگین نسبت به آنچه در مغرب زمین گذشته و می گذرد، هزاران درجه فضیلت دارد .

در ضمن باید به این مسأله هم توجه شود که عدم تعدد زوجات مشروع در غرب، مربوط به مذهب مسیح علیه السلام نیست. در اصل این دین منعی بر این مطلب نشده و چون حضرت مسیح مقررات تورات را تأیید کرده و در تورات تعدد زوجات به رسمیت شناخته شده است، پس می‌توان گفت که در دین مسیح هم این امر تجویز شده و گفته می

شود که بین قدمای مسیحیون تعدد زوجات رواج داشته است، بنابراین خودداری غربیان امروزی از تعدد زوجات شرعی، علل دیگری دارد که بعدا بدانها اشاره خواهیم کرد.

٤. عادت ماهانه:

بعضی عادت ماهانه زن و عدم آمادگی او برای تمتع مرد در این مدت و نیز خستگی زن از فرزندزایی و میل او به کناره گیری از این کار پرداختن به تغذیه و پرورش فرزندان را منشأ تعدد زوجات دانسته اند. ویل دورانت می گوید: در اجتماعات ابتدایی زنان بسرعت پیر می شوند، لذا خود آنها غالبا مردان را به زناشویی جدید تشویق می کنند تا در مدت درازتری غذای کودکان خود را تأمین کنند و در عین حال فاصله میان دوره های حمل خود را طولانی تر نمایند .

بدون شک این مطلب، زن و مرد را از لحاظ جنسی در وضع نامشابهی قرار می دهد و سبب می گردد که مرد کم و بیش رو به سوی زن دیگر بیاورد، اما این امر به تنهایی موجب رسم تعدد زوجات بی آن که مرد به معشوقه بازی بپردازد نمی‌شود، مگر آن که یک مانع اخلاقی یا اجتماعی مرد را از اقناع آزاد هوس خود منع کند.

٥. محدودیت دوره فرزند زایی:

به عقیده بعضی، رسیدن زن به سن یائسگی از یک طرف و میل مرد به داشتن فرزند بیشتر از طرف دیگر، بعلاوه عدم میل او به طلاق زن اول، سبب شده که مرد دنبال زن دوم یا سوم برود، همچنان که نازا بودن زن اول، عامل دیگری برای روی آوردن مرد به ازدواج مجدد بوده است.

٦. عامل عدد و عشیره:

با توجه به این که عدد فرزندانی که یک زن – خواه تک شوهر و خواه چند شوهر – می تواند تولید کند، بسیار محدود است، اما عدد فرزندانی که مرد می تواند تولید کند بستگی به تعداد زنهایی دارد که در اختیار اوست، و مخصوصا که در دنیای قدیم یکی از افتخارات مردم، افتخار به کثرت نفوس قبیله بوده است، تعدد زوجات امری طبیعی تلقی می شود.

البته به نظر ما چنین علل طبیعی که زن و مرد را از لحاظ ارضای جنسی و یا از لحاظ تولید فرزند در وضع نامشابهی قرار می دهد تنها می تواند از جنبه حقوقی مجوز تعدد زوجات محسوب می شود، ولی علت مهمتری نیز وجود داشته است که نه تنها مجوز، بلکه موجب حقی است از جانب زن و موجب تکلیفی است به عهده مرد و اجتماع.

٧. فزونی عدد زنان بر مردان:

آخرین و در عین حال مهمترین عامل تعدد زوجات فزونی عدد زنان بر مردان است. این عامل نه تنها مجوزی برای تعدد زوجات است، بلکه حقی برای زن و وظیفه ای برای مرد در این زمینه ایجاد می کند. برای اثبات این ادعا باید دو مقدمه روشن شود: یکی این که عده زنان آماده ازدواج، بیشتر از مردان است، و دوم این که در این حالت از جنبه حقوق انسانی، حقی برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل می آید.(۶۲)

مهمترین چیزی که سبب می شود که عدد زنان آماده ازدواج از مردان آماده ازدواج بیشتر باشد، کثرت تلفات مردان است. در این که در اجتماعات ابتدایی به خاطر مبارزه انسان با طبیعت این مرد بوده که همیشه تلفات می داده، شکی نیست، اما در جامعه امروزی نیز آمار نسبتا صحیح در این زمینه وجود دارد. البته برای اثبات این امر دانستن مجموع عدد مردان و مجموع عدد زنان کافی نیست، بلکه باید نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج را به دست آوریم، زیرا

غالبا این نسبت با نسبت مجموع مذکرها و مجموع مؤنثها متفاوت است. برای مثال در آمارگیری سال ۱۹۵۰ در آمریکا، تعداد زنان آماده ازدواج ۱/۴۳۰/۰۰۰ نفر بیشتر از مردان بوده است، یا به نقل برتراندراسل، در انگلستان پیش از دو میلیون زن، زائد بر مردان وجود دارد؛ همچنین در آلمان پس از جنگ دوم جهانی کثرت تعداد زنان مجرد نسبت به مردان مجرد آن قدر شد که از دولت آلمان خواستند اجازه تعدد زوجات بدهد و آلمان از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول آن را خواست که کلیسا بشدت با آن مخالفت کرد و محروم ماندن زنان و شیوع فحشاء را بر تعدد زوجات، صرفا به خاطر فرمول شرقی و اسلامی آن ترجیح داد.

این اختلاف علت دیگری نیز دارد و آن این که دوره بلوغ دختران قبل از بلوغ پسران است و عملا در اکثریت ازدواجها، در جهان سن متوسط مردان پنج سال بیشتر، از زنان است.

اما درباره تلفات باید گفت که این تلفات معمولا در سنینی واقع می شود که مرد سرپرست خانواده است چه در مبارزه انسان با انسان، یا انسان با طبیعت که بنگریم، ندرتا زنی جان خود را از دست می دهد؛ اگر تنها جنگها را در نظر بگیریم از اول تاریخ بشریت تا به حال روزی نبوده که در گوشه ای از جهان جنگی نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیاید. به طور کلی از آن جایی که مرد همواره زن را تحت حمایت خود گرفته و کارهای خطیر را خود انجام می دهد، تلفات مردان و عدم توازن جمعیت چه در دوره شکار، چه در دوره کشاورزی و چه در دوره صنعتی (بر فرض قبول این ادوار) همواره وجود داشته است. علت دیگر برای کثرت تلفات مردان نسبت به زنان این است که مقاومت مرد در برابر بیماری کمتر از زن است و زنان اغلب زودتر معالجه می شوند که این مطلب در پرتو پیشرفتهای علوم اثبات شده است.

اکنون ببینیم که چگونه این فزونی زن آماده ازدواج بر مرد آماده ازدواج، برای زنان مجرد، تولید حق، و برای مردان و زنان متأهل ایجاد وظیفه می کند .در این که حق تأهل از طبیعی ترین و اصلی ترین حقوق بشری است و هر کسی حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، بحثی نیست. این حق مخصوصا برای زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا همان طور که قبلا توضیح دادیم، اهمیت ازدواج برای مرد بیشتر، از جنبه جنسی و مادی است و اگر خانواده نداشته باشد، می تواند تا حدی از راه غیر مشروع احتیاجات خود را برآورد، اما زن که محتاج قلب مرد است و توانایی کمتر و استهلاک ثروت بیشتری دارد، بدون محیط خانوادگی و با فحشا هرگز نمی‌تواند احتیاجات معنوی و مادی خود را تأمین کند.

نتیجه دو مقدمه فوق؛ یعنی فزونی آمار زنان و حق طبیعی تأهل برای همه، این می شود که اگر تنها تک همسری صورت قانونی داشته باشد، عملا گروه زیادی از زنان از حق تأهل محروم می مانند. در این جا برخی از غربیان: مانند راسل پیشنهادی برای حل این مشکل داده، می گویند: برای این که این زنان از داشتن فرزند محروم نمانند، می توانند با شکار مردان متأهل، فرزندان بی پدر به وجود آورند و البته چون زن در ایام نگهداری کودک محتاج کمک مادی مرد است، دولت جانشین پدر می شود و به آنها کمک اقتصادی می کند. از نظر راسل احتیاج زن به تأهل فقط از ناحیه جنسی و اقتصادی و داشتن فرزند است که با دلربایی و زرنگی و کمک دولت تأمین می شود، ولی راسل دیگر توجهی نکرده که زن محتاج حمایتها و عواطف صمیمانه مرد است و علاوه بر این هر کودکی نیاز دارد از عواطف صمیمانه پدر و مادر برخوردار شود؛ و بنا به تجربه، مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد و قلبش از عواطف پدر آن فرزند سیراب نشود، کمتر نسبت به فرزندش مهر می ورزد، اما ظاهرا ملت انگلستان بدون این که منتظر قانونی شدن پیشنهادهای راسل شوند، خود مشکل را حل کرده اند و کار را به جایی رسانده اند که به نقل از خود شهرداری لندن از هر ده کودک انگلیسی یکی حرامزاده است. دولت انگلیس علاوه بر این، برخلاف نظرهای راسل هم عمل کرد و

بجای حل مشکل زنان مجرد، مجبات محرومیت بیشتر آنها را فراهم آورده، اعلام کرد که تعدد زوجات ممنوع، ولی همجنس بازی رواست.

جالب این است که بدانیم عقیده رایج روانشناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب این است که مرد، چند همسری آفریده شده و تک همسری بر خلاف طبیعت اوست؛ مثلا ویل دورانت علت آشفتگیهای اخلاقی و جنسی امروز را علاقه مرد به تنوع و بسنده نکردن به یک زن می داند و معتقد است که فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت، و نظارت دائمی زوجه است که می تواند تک همسری را به مرد تحمیل کند. یک محقق معروف آمریکایی معتقد است که زن از تنوع در عشق و لذت بیزار است، ولی مرد تنوع جویی را نوعی ماجراجویی تلقی می کند و برای او، مهم، لذت جنسی است، نه لذت عاطفی. دانشمند فرانسوی دیگری می گوید: وفاداری به یک زن برای مرد غیر ممکن است. یک زن برای یک مرد آفریده شده، اما یک مرد برای زندگی و همه زنها و یک پروفسور زیست شناس هم نظر می دهد که قناعت کردن مرد به یک زن خیانت به نسل است و نسل در چند همسری است که قوی و نیرومند می گردد و...

به عقیده ما این توصیف از طبیعت مرد صحیح نیست و اوضاع خاص محیط اجتماعی آنهاست که الهام بخش این نظریه پردازان غربی بوده نه طبیعت مرد. البته ما تفاوتهای زن و مرد و این که چند شوهری بر ضد روحیه زن است را منکر نمی‌شویم، اما قبول نداریم که طبیعت مرد چند همسری آفریده نشده؛ همچنین با عقیده اصلاح ناپذیری و محال بودن وفاداری مرد به یک زن مخالفیم. به عقیده ما عوامل خیانت را محیطهای اجتماعی فاسد برای مرد به وجود می آورد نه خلقت و طبیعت؛ لذا در شرق اسلامی که تعدد زوجات جایز بود، تک همسری نجات یافت، یعنی به خاطر جواز تعدد زوجات و نبودن انواع محرکات اغوا کننده، تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده ها حکمفرما شد. جالب این جاست که خود این دانشمندان، مرد را از نظر قانون طبیعت چند همسری می دانند، اما از نظر قانون اجتماع

تعدد زوجات را محکوم می کنند، نتیجه این که مرد غربی قانونا یک زن دارد، اما عملا از نظر تعداد معشوقه غیر قانونی محدودیتی ندارد.

ما معتقدیم تک همسری به علت یگانگی و وحدتی که در زندگی زناشویی ایجاد می کند، مسلما بهتر از تعدد زوجات است، اما وقتی بنا به ضرورت اجتماع، تعدد زنان نیازمند به ازدواج، بر مردان نیازمند به ازدواج فزونی می یابد، یکی از این دو کار را باید انجام داد: جواز تعدد زوجات یا رواج معشوقه گیری؛ یعنی یا با چند همسر شدن قلیلی از مردان متأهل و سروسامان یافتن زنان بی شوهر، اجتماع را نجات دهیم، یا با بازگذاشتن معشوقه بازی، اکثریت مردان متأهل را هم اغوا کرده، کانون مهر و محبت خانواده ها را متلاشی کنیم. حال اگر جامعه ای پیدا شود که فزونی نسبی زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد، دیگری نیاز به تعدد زوجات نیست، البته به شرطی که اولا با برقراری عدالت اجتماعی و ایجاد اشتغال و درآمد کافی، هر مرد نیازمندی قادر به تشکیل خانواده شود و ثانیا زن در انتخاب آزاد باشد و از طرف کس دیگری، مثل پدر و برادر به طمع پول، به مرد زن دار پولدار فروخته نشود و ثالثا عوامل تحریک و اغوا که گذشته از زنان مجرد، زنان شوهردار را هم از خانه شوهر به خانه بیگانه می کشد، این قدر زیاد نباشد، اما اگر این فزونی نسبی وجود داشته باشد، منع تعدد زوجات نه تنها پایمال کردن حقوق زن، بلکه خیانت به بشریت است، زیرا آن زنی که از حق تأهل محروم مانده یک انسان است با همه عوارض و عقده های روانی در زمینه ناکامیها، که انتقام خود را از زنان متأهل با اغوا کردن مردان جامعه خواهد گرفت. اینجاست که می بینیم در برابر این مشکل جهانی، ملتهایی که روحشان عفیف تر بوده با تعدد زوجات و رعایت عدالت بین آنها آن را حل کرده اند، اما ملتهای شهوت پرست فزونی زنان را وسیله ای برای فحشا و سوء استفاده ارزان از زن قرار داده اند. البته اگر کسی خیال کند که تعدد زوجات با قبول همه مسؤولیتهای شرعی و اخلاقی و مالی به نفع مرد است، سخت در اشتباه است و مسلما تک همسری از جهت تأمین خوشی بر چند همسری ترجیح دارد.(۶۳)

اشکالات تعدد زوجات

اکنون که به ضرورتهای شخصی و اجتماعی مجوز تعدد زوجات اشاره کردیم، می خواهیم به بررسی معایبی که بر این موضوع گرفته اند بپردازیم تا زمینه برای یک محاسبه کلی فراهم شود و ضمنا روشن شود که ما به یک سلسله معایب و مفاسد ناشی از تعدد زوجات معترفیم، اما همه آنها را وارد نمی‌دانیم:

از نظر روحی:

روابط زناشویی منحصر به امور مادی (تماسهای بدنی و حمایتهای مالی) نیست، بلکه آنچه عمده و اساس است، امور معنوی (عشق، عاطفه و احساسات) می باشد و عشق هم تجزیه بردار نیست و یکه شناس است و شریک نمی‌پذیرد، لذا تعدد زوجات محکوم است .

به عقیده ما در این بیان قدری اغراق وجود دارد، زیرا اگرچه روح ازدواج، عاطفه و احساس است و احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست، اما غیر قابل قسمت بودن احساسات، یک تخیل شاعرانه و یک مغالطه است، زیرا سخن در این نیست که احساسات مخصوصی را دو تکه کنند و به هر یک سهمی دهند، سخن در ظرفیت روحی بشر است که مسلما آن قدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد .به عنوان مثال پدر و مادر، هر یک از فرزندان متعدد خود را در حد پرستش دوست دارند و علاقه همه را در خود جای می دهند. البته این را قبول داریم که عشق و احساسات هرگز در صورت تعدد آنقدر اوج نمی گیرد که در وحدت اوج می گیرد.

از نظر تربیتی:

برای زن دشمنی بالاتر از هَوو وجود ندارد. چند همسری زنان را به قیام و اقدام علیه یگدیگر و احیانا علیه شوهر وا می دارد و محیط خانواده را که باید محیط صفا و صمیمیت باشد، به میدان جنگ و کانون انتقام و کینه تبدیل می کند. این دشمنی از مادران به فرزندان نیز سرایت می کند و محیط خانواده که باید الهام بخش مهربانی به کودکان باشد، درس آموز نفاق می گردد.

در این جا باید دید که چقدر از این آثار ناشی از طبیعت تعدد زوجات است و چقدر معلول طرز اجرای غلط آن. آن جا که مرد و زنی زندگی آرامی دارند و یک دفعه مرد فریفته زن دیگری می شود و با یک قرار محرمانه، ناگهان زن دوم وارد خانه و صاحب اختیار کارها می شود و به زندگی زن اول شبیخون می زند، واضح است که عکس العمل روحی اولی جز کینه و انتقام نیست، اما اگر زن اول بداند که شوهرش مجوز دارد و ازدواج دوم به معنی پشت کردن به او نیست و مرد نیز ژست خودسری و استبداد را از خود دور کند و بر احترامات و عواطفش نسبت به زن اول بیفزاید و زن دوم بداند که زن اول حقوقی دارد که نباید به آن تجاوز کرد، خصوصا اگر همه متوجه باشند که در راه حل یک مشکل اجتماعی گام بر می دارند، مسلما از ناراحتیها کاسته خواهد شد. این قانون یک راه حل مترقی ناشی از یک دید اجتماعی وسیع است، لذا اجرا کنندگانش هم باید در سطح عالی تری فکر کنند و از تربیت عالی اسلامی برخوردار باشند.

از نظر اخلاقی:

اجازه تعدد زوجات، اجازه شهوترانی و هواپرستی به مرد است و اخلاق ایجاب می کند انسان شهوات خود را به حداقل ممکن تقلیل دهد، زیرا هر چه جلوی آن را باز بگذاریم رغبتش افزون می شود و چه بسا به همجنس بازی نیز کشیده شود.

این اشکال را باید از دو نظر بررسی کرد. یکی این که می گویند که اخلاق کاملا با اعمال شهوت منافات دارد. می گوییم که این یک تلقین غلط را اخلاق مسیحیت که بر پایه ریاضت و متأثر از اخلاق بودایی می باشد، القا کرده است و از نظر اسلام چنین نیست که شهوت کمتر، با اخلاق سازگارتر باشد، مسلما اسلام با افراط نیست، پس قبول نمی کنیم که چند همسری هم، مثل همجنس بازی نوعی انحراف از طبیعت اصلی انسان می باشد، اما از این نظر که می گویند طبیعت هر چه بیشتر ارضا شود بیشتر طغیان می کند، در پاسخ می گوییم که این حرف درست نقطه مقابل عقیده فروید و پیروان اوست و از نظر اخلاق اسلامی هر دو خطاست. طبیعت در اثر دو چیز طغیان می کند: محرومیت و آزادی کامل، بنابراین نه تعدد زوجات مخالف اخلاق است و نه قناعت به یک زن، و هیچ کدام هم موجب طغیان نمی‌شود.

از نظر حقوقی:

به موجب عقد ازدواج، هر یک از زوجین و حق بهره مندی هر یک، به دیگری تعلق می گیرد، پس در این معامله بین زن و مرد، منافع زناشویی مرد قبلا به زن فروخته شده و جزء مایملک زن است، لذا این زن است که باید درباره شوهر خود نظر بدهد که زن دیگری بگیرد یا نه؟ یعنی ازدواج مجدد مرد، مثل فروختن یک کالای قبلا فروخته شده برای بار دوم است که صحت آن بستگی به رضایت خریدار اول دارد و بدون جلب رضایت وی معامله باطل است.

در این ایراد، طبیعت حقوقی ازدواج، مبادله منافع دانسته شده و هر یک از زوجین مالک دیگری دانسته شده است. ما فعلا راجع به این مطلب که البته قابل خدشه هم هست بحثی نمی کنیم. بالفرض که طبیعت حقوقی ازدواج چنین هم باشد، این ایراد وقتی وارد است که تعدد زوجات از جانب مرد تنها جنبه تفنن و تنوع داشته باشد؛ یعنی اگر زن از هر لحاظ منافع زناشویی مرد را تأمین کند، مرد هیچ گونه مجوزی برای تعدد زوجات ندارد. اما اگر جنبه تفنن نداشت، بلکه مرد یکی از مجوزهای سابق الذکر (مثل مریض یا عقیم یا یائسه بودن زن) را داشته باشد، دیگر حق زن مانع تعدد

زوجات نخواهد بود مخصوصا اگر آن علت اجتماعی (فزونی زنان) پیش آید، دیگر تعدد زوجات یک تکلیف و واجب کفایی برای نجات اجتماع از فساد و فحشاء یا برای خدمت به تکثیر نفوس اجتماع است که دیگر رضایت و اذن زن مفهوم ندارد .منتقدین در این جا تنها از جنبه تفنن طلبی مرد نگاه کرده اند که به نظر ما در این صورت تعدد زوجات، حتی با اجازه زن پیشین هم قابل قبول نیست.

از نظر فلسفی:

قانون تعدد زوجات با اصل تساوی حقوق زن و مرد که ناشی از تساوی آنها در انسانیت است منافات دارد. زن و مرد هر دو انسان و در حقوق متساوی هستند، لذا باید هر دو مجاز به چند همسری باشند یا هیچ یک. اجازه دادن به مرد که تا چهار زن بگیرد، تحقیر زن است. این امر حتی با آن نظر اسلام که در ارث و شهادت، دو زن را برابر یک مرد قرار داده منافات دارد.

چون در گذشته راجع به علل و موجبات و مجوزهای تعدد زوجات بحث کرده ایم، مطلب دیگری اضافه نمی‌کنیم. فقط یادآور می شویم که ظاهرا اینها تصور کرده اند در تعدد زوجات فقط مسأله هوس مطرح است و از علل فردی و اجتماعی دیگر بی خبرند. بعلاوه مبنای حقوقی اسلام در تعدد زوجات و ارث و شهادت و... مختلف است و گاهی ارث زن را نصف مرد و گاهی برابر مرد قرار داده و...، لذا معلوم می شود که اسلام از لحاظ انسانیت بین زن و مرد تفاوت قائل نیست، بلکه هر یک از این امور فلسفه خاصی دارد که توضیح دادیم.

حرامسراها:

این موضوع دیگری است که سبب انتقاد بر اسلام شده، چنان که برخی مبلغین مسیحی، تعدد زوجات اسلامی را مساوی با تجویز حرامسراداری با همه مظاهر ننگین آن معرفی کرده اند. این مسأله را تا حدی در بحث ازدواج موقت پاسخ دادیم.(۶۴)

نکته ای که باید در این جا ذکر شود این است که اسلام نه چند همسری را اختراع کرد و نه آن را نسخ نمود، آنچه اسلام انجام داد این بود که برای این رسم اصلاحاتی پدید آورد که به آن اشاره می کنیم.

اولین اصلاحی که اسلام در این زمینه به عمل آورد این بود که آن را محدود کرد. قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود و یک نفر به تنهایی می توانست صدها زن داشته باشد و حرمسراهایی به وجود آورد، ولی اسلام، داشتن بیش از چهار زن را اجازه نداد و در تاریخ اسلام می بینیم که عده ای بیش از چهار زن داشتند و مسلمان شدند و اسلام آنها را مجبور کرد که بقیه را رها کنند.
اصلاح دیگر اسلام در زمینه عدالت بود که اجازه نداد به هیچ وجه تبعیضی میان زنان یا فرزندان زنان مختلف صورت گیرد و با کمال صراحت فرمود: فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة(۶۵) در دنیای قبل از اسلام اصل عدالت به هیچ وجه رعایت نمی‌شد و حتی در ایران ساسانی رسما میان زنها و فرزندانشان فرق می گذاشتند و یکی را پادشاه زن با حقوق کامل می دانستند و بقیه را چاکر زن با مزایای قانونی کمتر.

در زمینه عدالت بین زنان، هم از سنت و هم از سیره معصومین مطالب زیادی نقل شده است؛ مثلا در حدیثی آمده که، حتی مرد و زن دوم حق ندارند که در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرائطی نامساوی و کمتر از زن اول زندگی کند. زن دوم تنها می تواند عملا از حقوق خود صرف نظر کند، اما نمی‌تواند کاری کند که قانونا حقی نداشته باشد، از این رو می گوییم تعدد زوجات با این شرط اخلاقی اکید، بجای آن که وسیله ای برای هوسرانی مرد واقع گردد،

شکل و قیافه انجام وظیفه به خود می گیرد. البته باید انصاف داد که افراد قلیلی شرایط اسلامی را در این زمینه (عدالت) کاملا رعایت می کنند؛ مثلا در فقه دستوری هست که اگر بیم داری روزه برایت زیان دارد، روزه نگیر؛ و بسیاری به این مسأله عمل می کنند و یا می پرسند: می ترسیم روزه برایم مضر باشد، بگیرم یا نه؟ ولی نص قرآن است که اگر بیم دارید که نتوانید میان زنان به عدالت رفتار نکنید، یک زن بیشتر نگیرید. آیا تا به حال شنیده اید که کسی بگوید: می خواهم زن دوم بگیرم، اما بیم عدم عدالت و مساوات دارم، بگیرم یا نه؟! این که سهل است، مردم ما با علم و تصمیم به این که به عدالت رفتار نمی کنند، زنان متعدد می گیرند و اینها هستند که اسلام را بدنام می کنند.

گذشته از شرط عدالت، شرایط و تکالیف دیگری نیز متوجه مرد است؛ مثلا مردی حق تعدد زوجات دارد که امکانات مالی او به وی اجازه این کار را بدهد. همچنین امکانات جمسی و غریزی نیز به نوبه خود شرط است و در حدیث است که اگر کسی گروهی از زنان را به نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع کند و آنها به زنا و فحشاء بیفتند، گناه این فحشاء به گردن اوست.

ازمباحث گذشته معلوم شد که اسلام با تجویز تعدد زوجات قصد تحقیر زن را نداشت، بلکه می خواست حقوق او را حفظ کند و از ملعبه شدن وی به دست مردان جلوگیری کند و اگر مرد امروزی از تعدد زوجات روی گردان است، به خاطر وفاداری به همسر نیست، بلکه می خواهد هم تنوع طلبی خود را ارضا کند، هم از بار وظایف سنگین مالی و انسانی که درباره زنان و فرزندان بر عهده او می آید شانه خالی کند، و اسلام با این مخالف است.(۶۶)

پاورقی ها و توضیحات:

(۶لذات فلسفه، صص ۱۵۹ – ۱۵۵

(۷نه خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت گیرد هر یک از آنها در مدار معینی شناورند. (یس /۴۰)

(۸نظام حقوق زن در اسلام، صص ۲۳ – ۱۱ و ۱۳۱ – ۱۲۸

(۹نظام حقوق زن در اسلام، صص ۳۴ – ۲۴ و ۴۷

(۱۰همانا پیامبران خود را با دلیلهای روشن فرستادیم و همراه ایشان، کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت و قسط را بر پا نمایند.(حدید / ۲۵)

۱۱به بعضی (از دستورات اسلام) ایمان می آوریم و به برخی کافر می شویم. (نساء / ۱۵۰(

۱۲نظام حقوق زن در اسلام صص ۹۳ – ۸۳

۱۳هر چه می توانید برای مبارزه با دشمنان، بر نیرو و توان خود بیفزایید.(انفال / ۶۰ (

۱۴بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۴(

۱۵مقصود از این دو قاعده این است که اساسا هیچ یک از احکام اسلام نباید موجب زحمت و سختی و یا ضرر و زیان بی مورد شود .

۱۶نظام حقوق زن در اسلام صفحات ۱۱۰ – ۹۴

۱۷نظام حقوق زن در اسلام صفحات ۱۱۶ –۱۱۳

۱۸نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۱۲۸ – ۱۲۲

۱۹ای انسان! همانا تو با رنج و مشقت به سوی پروردگارت در حرکت هستی و او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق / ۶(

۲۰نظام حقوق زن در اسلام صفحات ۱۳۹ – ۱۳۳

۲۱نظام حقوق زن در اسلام صفحه ۱۱۶

۲۲خلقکم من نفس واحدهٔ و خلق منها زوجها (نساء / ۱(

۲۳خلق لکم من أنفسکم أزواجا(روم / ۲۱)

۲۴شیطان آن دو را وسوسه کرد. (اعراف / ۲۰ (

۲۵شیطان در برابر هر دو قسم یاد کرد که جز خیر آنها را نمی‌خواهد. (اعراف/۲۱)

۲۶شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد (فریب داد) (اعراف / ۲۲)

۲۷کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم أنی لک هذا (آل عمران / ۳۷)

۲۸زنان جامه (ستر و عفاف) شما (مردان) می باشند و شما هم جامه (ستر و عفاف) آنهایید (بقره / ۱۸۷)

۲۹یا أیها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی (حجرات / ۱۳)

۳۰نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۱۲۱ - ۱۱۶

۳۱نظام حقوق زن در اسلام صفحات ۱۵۲ - ۱۴۳

۳۲و یکی از نشانه های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان زوجی بیافرید که در برابر او آرامش یافته، با هم انس گیرید و میان شما دوستی و مهربانی برقرار نمود.(روم / ۲۱)

نظام حقوق زن در اسلام صفحات ۱۷۶ - ۱۵۳

۳۳نظام حقوق زن در اسلام، صفحه ۲۶

۳۴نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۴۱ - ۳۵

۳۵نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۵۴ - ۴۵

۳۶نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۷۰ - ۵۴

۳۷نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۸۲ - ۷۱

۳۸مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید.(نساء /۴)

۳۹نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۱۸۸ - ۱۷۷

۴۰حلال نیست برای شما که زنان را به اکراه و اجبار به میراث بردارید.(نساء/۱۹)

۴۱با زنانی که پدرانتان با آنها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید (نساء /۲۲)

۴۲بر زنان سخت نگیرید که قسمتی از آنچه را مهر آنها کرده اید، باز پس بگیرید...(نساء /۱۹)

۴۳اصول کافی، ج ۵، صحفه ۳۴۲

۴۴مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید (نساء /۴)

۴۵برای مردان بهره ای است از آنچه کسب می کنند و برای زنان بهره ای است از آنچه کسب می کنند (نساء /۳۲)

۴۶نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۲۰۳ - ۱۸۹

۴۷نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۲۱۶ - ۲۰۳

۴۸نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۲۲۶ - ۲۱۷

۴۹نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۲۳۳ – ۲۲۷

۵۰نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۲۳۶ – ۲۳۴

۵۱مستدرك الوسائل، ج ۱۵، صفحه ۲۷۹

۵۲در این جا لازم است نکته ای را یادآور شویم که آنچه شهرت یافته امام حسن مجتبی علیه السلام زیاد زن می گرفته و طلاق می داده، شایعه ای بیش نیست که توسط بنی العباس رواج یافت. آنها شایعه کردند که امام حسن علیه السلام چون مردی عیاش و سرگرم زنان بوده، از رقیب سرسختش، معاویه، پول گرفت و سرگرم عیاشی و زن گرفتن و طلاق دادن شد و خلافت را به معاویه واگذار کرد. محققان در عصر اخیر بدین نتیجه رسیده اند که این شایعه را اولین بار قاضی انتصابی منصور دوانیقی، به امر او و برای تحقیر بنی الحسن که جناح مهمی در مقابل بنی العباس بودند، پخش کرد. متأسفانه می بینیم که، حتی بعضی از ساده دلان شیعه این امر را باور کرده، برای توجیه آن، حدیثی هم ساخته اند که مردم از این کار حضرت مطلع بودند، ولی می گفتند که افتخار داریم دخترانمان ولو چند صباحی همسر فرزند عزیز پیامبر شود! اینها بدون در نظر گرفتن مقام معصومیت و امامت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پنداشته اند که رضایت پدران دختران و یا خود دختران نسبت به طلاق، از مبغوضیت آن می کاهد؛ در حالی که این مطلب مسلما یك تهمت تاریخی است.

۵۳ نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۳۵۴ – ۲۳۷

۵۴ البته این که امروزه معمول شده که مجری طلاق، صیغه را در حضور دو عادلی می خواند که اصلا زوجین را ندیده و نمی‌شناسند و فقط اسم آنها را ضمن صیغه می شنوند، ربطی به نظر و هدف اسلام ندارد. در اسلام چنین شهادتی که شاهد، مشهود را ندیده و نمی‌شناسد، وجود ندارد.

۵۵ هنگامی که به شما تحیتی گفته شود با تحیتی بهتر یا برابر، آن را پاسخ گویید.(نساء /۸۶)

۵۶ نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۲۶۵ – ۲۵۵

۵۷ زنانی را که طلاق داده اید به چیزی بهره مند سازید، دارا و نادار هر کس به قدری که در توان اوست. (بقره /۲۳۶)

۵۸ حق طلاق (برای مرد) دو مرتبه است و پس از آن یا نگهداری زن است به خوبی و شایستگی و یا رها کردن وی به نیکی و مهربانی (بقره /۲۲۹)

۵۹و شایسته نیست که زنان را با اذیت و آزار نگهدارید تا بر آنان ستم کنید. (بقره / ۲۳۱)

۶۰نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۲۸۱ – ۲۶۶

۶۱نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۲۹۴ - ۲۸۳

۶۲نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۳۱۳ - ۲۹۵

۶۳نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۳۳۶ - ۳۱۳

۶۴نظام حقوق زن در اسلام، صفحات ۳۴۶ - ۳۳۷

۶۵اگر ترسیدید که تنوانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید، پس تنها یک زن اختیار نمایید.(نساء / ۳)

۶۶نظام حقوق زن در اسلام، صفحات، ۳۵۵ - ۳۴۷

MimAlef.ir